



زنگنه

(طبیعی انسانی)

افشین صفرنیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زلزله
(طبیعی انسانی)

افشین صفرنیا



۱۳۹۶

<p style="text-align: center;">زلزله (طبیعی - انسانی)</p>	
<p>سرشناسه : صفرنیا ، افشین ، ۱۳۶۲ - عنوان و نام پدیدآور : زلزله (طبیعی - انسانی)/افشین صفرنیا. مشخصات نشر : تهران: انتشارات صالحیان ، ۱۳۹۶ . مشخصات ظاهری : ۹۷ ص. ؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م. شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۵۹-۹۲-۲ وضعیت فهرست نویسی : فیپا موضوع : صفرنیا ، افشین ، ۱۳۶۲ - خاطرات موضوع : زلزله کرمانشاه، ۱۳۹۶ - خاطرات موضوع : Kermanshah earthquake, Iran, 2017 - Diaries موضوع : زلزله - ایران - جنبه‌های اجتماعی موضوع : Earthquakes - Iran - Social aspects رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ص۷/۶۶/۲۱۱۵ DSR رده بندی دیویی : ۹۵۵/۴۴ شماره کتابشناسی ملی : ۵۱۰۱۴۲۰</p>	<p>نویسنده افشین صفرنیا ■ ناشر صالحیان ■ صفحه آرایی و طراحی جلد صالحیان ■ سال و نوبت چاپ اول - ۱۳۹۶ ■ شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ■ شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۵۹-۹۲-۲</p>
	<p>کلیه حقوق این اثر محفوظ می باشد.</p>
<p>دفتر انتشارات: میدان انقلاب-کارگر جنوبی-کوچه شهدای ژاندارمری-پلاک ۱۲۷-واحد ۳ تلفن: ۰۹۱۹۰۸۱۰۱۴۲-۶۶۹۷۹۳۰۰ سایت انتشارات: www.pubsalehiyan.com</p>	<p>قیمت ۱۵۰۰۰ تومان</p>

تقدیم

این کتاب تقدیم به ملتی که رنجش را پامانی نیست اما مقاومتش بر همه مسائل و دردها و ظلم‌ها و ستم‌ها در زمانه‌های مختلف چیره گشته است. جایی که زندگی می‌سیرد ولی جوانه‌های زندگی دوباره در لبه‌های ویرانی‌ها سبز بر می‌آورد تا ندایی از مقاومت را برای ساختن دوباره و غالب آمدن بر همه مشکلات از درون اعماق تاریک جهالت زمان سردهد.

پیشگفتار

آیا می‌توان صرفاً به حادثه‌ای داخل شد اما نتوان در مورد آن اندیشه نمود؟

خود در حادثه و بحران بود اما نتوان آن را در اندیشه داخل گردانید؟ بحث بسیار در خصوص فاجعه عظیم و بحران انسانی بعد از آن بسیار جنبه‌های متعددی دارد که برای بررسی هر کدام از آن موارد نیازمند کارهای پژوهشی بسیاری است که تمام زوایای انسانی در بحرانی که پیش آمده را در این فاجعه زلزله‌ای که بر مردمان زخم خورده از جنگ پیش آمده است را مورد بازبینی علمی و حرفه‌ای قرار داد. اما به علت مجال و عدم در اختیار داشتن امکانات پرداختن در این مورد که خود نیز حادثه در بحران بوده و به عینه شاهد فاجعه و حتی تمام واکنش‌های هیجانی مربوط به آن را از نزدیک شاهد و خود با گذشتن از موانع هیجانی و ابراز آن به یک، حادثه دیده بیشتر نمود خارجی داشته‌ام تا اینکه شاهدهی که از بیرون به قضایا نگریسته است. چنین وضعیتی ذهنی

که در خویش مشاهده نمودم دلیلی است که نتوان براحتی از مسیر اندیشه خروج نمود و دلیلی است برای کند و کاو ذهنی حادثه و بحران‌های بعد از آن که شامل زلزله‌های انسانی و اخلاقی و اجتماعی و دیگر عواملی است که با یک فاجعه به این بزرگی همگان را در یک شوک و پیامد آن داخل می‌گرداند. کسانی که خود را در حادثه دیده و در آن آسیب‌های بیشماری را تجربه نموده‌اند اشراف بسیاری به عوامل دخیل در ذهن آرام خود به سمت اغتشاش و شورش روانی به جهت عدم تعادل و سپس تلاشی برای تعادل مجدد دارند. زوایای آن از دیدگاه و نظرات بسیاری کسان حاضر در بحران را می‌توان در ابعاد پیش از بحران، بحران و پس از بحران خلاصه نمود.

وضعیت و تشریح پیش از بحران و اینکه آرامش حاصل از در حاشیه بودن از مسائل و نه اینکه خود به چالش‌ها بیافزایند. و این چنین در ادامه چنین آرامشی را خواستارند و اما در طول بحران کل فضای ذهنی به سمت نجات جان گرایش می‌یابد و دیگر تمام آرامش‌ها و چالش‌ها و تنش‌های زندگی در میان شهر و مردمانش رنگ می‌بازد و به یکباره هویت و وجود خویش را در خطر نابودی یافته و این چنین برای رهنابیدن خود و اطرافیان خویش از خطرات منجر به نابودی دچار اختلال‌هایی از نوع بحران روانی گشته‌اند. حال این نظرات از طول بحران به سمت دهشتناک و فاجعه آمیز بودن آن سوق می‌یابد. اما بعد از بحران نظرات خود را از بحران به فاجعه‌های عظیم تری که مردمانش را در یک دو

راهی ماندن و مبارزه نمودن و یا فرار از وضعیت موجود کشانده است. اما این دو راهی بسیار ساده‌ای نبود و کسی را یارای فرار از موقعیت نبوده است. ماندن در شرایط سخت و اجبار برای ماندن و تقلا نمودن خود بر ابعاد انسانی و اخلاقی و خبر از فاجعه‌های بعد را گوشزد می‌نماید.

امید است این مطلب کمکی برای انتقال در مفاهیم و احساس ناشی از بحران زلزله‌ای که در تاریخ ۱۳۹۶/۰۸/۲۱ بر مردمان دیار کرمانشاه – سرپل‌ذهاب گذشت و کسانی که در حادثه بوده‌اند را هر چند محدود اما با نگاهی از داخل حوادث و دردهای ناشی از آن با تمام وجود از زاویه یک منتقد به مسائل اطراف، توانسته باشد منعکس نماید. متن کتاب بدین شیوه است که مسائل و مشکلات را در قالب بیان گزینه‌ای و شرح ماجرا و سپس انعکاس نقدهای نویسنده بنا نهاده شده است.

این کتاب حاصل دوماه اول از حادثه بوده است و مطمئناً در بعد از این مدت حوادث دیگری رخ داده و مشکلات در گونه‌هایی دیگری خود را بروز می‌دهند بنابراین این کتاب کل حادثه را پوشش نمی‌دهد و از لحاظ طول زمان، کل حادثه را بازگو نمی‌نماید.

زمستان ۱۳۹۶

AfshinSafarnia@Hotmail.com

مقدمه

زندگی با تمام مشقات آن از جمله وضعیت بد اقتصادی، بیکاری و فقر و تورم که همه جا مشهود است و در شهر سرپلذهاب که هدف این متن حاضر است موج می زند؛ اما آرامشی حاصل از همان وضع بد به مانند اینکه همگی منتظر اتفاقی هستند که وضعیت را به تغییر بکشاند و معجزه‌ای آنان را از یک سکوت در زندگی به واسطه عدم امکان پرداختن به امورات زندگی و عدم امکانات برای رشد و تعالی، برهاند. زندگی پر از چالش و تنشی که حتی خود شهر نیز از سکوت و تکرار هر روزه‌اش خسته گشته است. اما سرنوشت برای همین مردمان که حتی تصور آن را نیز نمی نمودند به ناگاه آنان را در یک بلایی همگانی کشاند که سکوت به حالت انفجاری به مرکز خبرهای دنیا تبدیل و خیل نگاه ها بدان پرداخته گردید. همگان حتی نامی از شهر نشنیده بودند از این زمان به بعد شهر را بواسطه درد و رنج مردمانش به یاد خواهند آورد. روزی نه چندان مبارک از راه رسیده بود. همه چیز به حالتی عادی به پیش می رفت و همگان

برای فردای خویش نیز آمادگی نشان داده بودند. آمادگی از برای انجام امورات روزانه مطابق انتظارات همین روزهای تکراری که مدام آن را در حالتی تسلسل وار از ذهن می‌گذرانند. با اتمام روز شبی سخت در انتظار همگان است اما کدامین شخص و کدامین نقطه از شهر خود را برای چنین حادثه‌ای آماده نموده است. بسیار عادی در ابتدا، همه چیز به روال خود به پیش می‌رفت تا اینکه همه چیز برگشتنی وحشتناک نمود. اتفاقی در نزدیکی شهر افتاده بود. زلزله‌ای تقریباً بزرگ رخ داده بود و همگان را به یک شوک و مهمانی بزرگتر دعوت کرده بود که تا لحظاتی دیگر مراسم رقص زمین به شیوه‌ای رسمی کار خود را آغاز خواهد نمود و یک شکلی از اتفاقات درون زمین به بیرون سرازیر خواهد شد و گونه‌ای قدرت ویرانی را به همگان که خود را در آرامشی ساختگی یافته‌اند به نمایش گذاشته خواهد شد. زمان موعود از راه رسیده است بدون اینکه کسی را یارای آمادگی با آن داشته باشد. اتفاق در حالی نزدیکی بود اما همگان نیز از آن خبر نداشتند و این بر پیچیدگی وضعیت افزوده بود. چاره‌ای نبود و نمی‌توان زمان را نگهداشت و یا در لحظه بحران پرشی به سمت عدم بحران نمود. باید که اتفاق می‌افتاد و این در یک چشم بر هم زدن باید باشد. به گونه‌ای که کسی را یارای فرار از وضعیت و یا اندیشه نجات جان در سر نپروراند. بسیار سریع در چندین ثانیه که چندین سال از لحاظ ذهنی و اتفاقی و حادثه‌زا بودن آن به واقع طول کشیده است. همه سکوت و آرامش از شهر به یکباره گرفته شد. تمام نگاه‌ها به یک

لحظه مشغول شهر و مردمانش گشت. شهری که به آرامشش اشتها داشت به ناگاه مرکز اطلاع رسانی اخبار جهانی شد. عمق فاجعه و بحران ناشی از آن مجال اندیشه را از همگان ستانده بود که خود این دلیلی بود که کسی را یارای بررسی وضعیت اتفاق افتاده نباشد. همگان از عمق فاجعه و اثرات حادثه دچار وحشت و شوک و هراسان در حال فرار و کسانی نیز در زیر آوار بوده و کسانی نیز در اثر حادثه مرده و یا مجروح شده بودند و فضای اندوهناک را چندین برابر نموده بود. اما این بحران تازه آغاز گشته بود و به واسطه اتفاقات بعد از زلزله که در حال رخ دادن بود زلزله‌ای انسانی نیز در حال شکل گیری و حادث شدن بود که وضعیت را از زلزله طبیعی به زلزله‌ای (طبیعی انسانی) سوق می‌داد و فضا در حال تغییر بود. نمایی از سکون و آرامش به نمایی از ویرانی فیزیکی و ساختاری شهر و مردمانش و ویرانی اخلاقی و انسانی در حال کشانده شدن بود. و این خود دردی است که هرگز از خاطره مردمان شهر پاک نخواهد گشت. وضعیت به گونه‌ای ناراحت کننده و اسفناک است که حتی خود صاحبان امر بدان اعتراف نموده و بدان پرداخته بودند. نحوه رسیدگی به امور و وضعیت بحران و تهیه لوازم اولیه پس از بحران و رفتار و برخورد مسئولان شهری و امدادگرانی که در لحظات اولیه اقدام نموده بودند حسی از ناامیدی را بر ذهن می‌افکند. پیچیدگی امور را می‌توان در نبود آب آشامیدنی جستار نمود. نبودی که به وضوح از عدم شایستگی

مسئولان حاضر در عرصه بحران می‌توان پنداشت نمود. این عدم شعور انسانی و اخلاقی بدان اندازه باعث تأسف اخلاق و انسانیت است که یادها با خاطرات چنین بحرانی به ناگاه به شیوه‌ای هیجانی سوق می‌یابد و بیان آن نیز هیجان وار خواهد گردید. عدم رسیدگی به مابقی امورات دگر را می‌توان از همان یک مورد که ذکر آن رفت تحلیلی انسانی نمود و از ذهن خود مدد جست.

خطای ذهنی خواهد بود اگر که وضعیت را از کنترل خارج، توصیف نموده و بحران را از لحاظ رسیدگی آن

ناتوان از پاسخ‌گویی به مشکلات پندار کرد. و دلیل اصلی را به جایی دگر که معلول آن است ارجاع نمود و شیوه برخورد مردم بحران زده را علت چنین امدادسانی نامید و خویش را از بی شعوری حاصل از عدم کفایت معاف نمود.

بهرحال متن حاضر نه تنها در در پی توصیف واقعه، بلکه در پی آن است که در بحران‌های دیگر با خسران طبیعی، خسرانی انسانی نیز رخ ننماید و مشکلات را افزون نگردانید. و امید را به جای پرورش آن و آبیاری از همان محل خودش نخشکانید.

امید است کتاب حاضر در پرداختن به وضعیت انسانی و اخلاقی و روانی و اجتماعی حاصل از حادثه زلزله، به گونه‌ای توانسته باشد گوشه‌ای از رنج و محنت مردمان را به قلم آورده باشد و خواننده خود با دیدی واقع بینانه در جهت باروری نهال انسانیت و اخلاق بر آید که تا مجال باقیست بتوان

خود را از سیل بی رحمی کردار و پنداشت غیرانسانی رهانید و حس معمولی و اخلاقی را در خود پرورانید. و در خواست های خود را نیز در قالبی مهربانانه و شایستگی در برخورد با خلق را از سیستم خواستار بود و شأن انسانیت را مدنظر قرار داد. کمک به چنین هدفی که سیستمی عاری از بی اخلاقی داشته باشیم و به چنین دستاوردی دست یابیم امری خود بسا انسانی و اخلاقی می باشد که با خواستنی از جانب مردم همراه است و به گونه ای قطعی خود اشخاص در سیستم نیز بدان مخالفت نخواهند ورزید چون هیچ کس را یارای مخالفت با نهاد اخلاق و انسانیت نمی باشد.

هنر انسانی بدین باشد که زندگی را با سختی و مشقات خودش و بحرانش و ناملایمتهای هایش ادامه دهد؛ اما نمی توان از ناملایمتهای در گذشته سخن راند اما ذهن ها را از دیدگاه جهت داری که نسبت به اشخاص حاضر در عرصه، که به گونه ای غیر انسانی و غیر اخلاقی عمل نموده اند بر حذر داشت.

زندگی ادامه دارد اما نمی توان گذشته را به کناری نهاد. آن همراه شخص و مشکلات همراه شهر سنگینی خواهد نمود. مشکلات خود را در قالب های دیگری می یابد که وضعیت بفرنج را به شیوه هایی دگر در گونه هایی دیگر از بحران می کشاند. رسیدگی نمودن به همگی امور با مهربانی و صبری از جانب مردم و عدم انتظار از کسان نالایق و پشت به

توان و امید خود مردمان شهر، می‌توان بر همه بحران‌های پیش‌رو فائق آمد.

این روزهای سخت می‌گذرند اما مردمان و خود شهر از دردها و مشکلاتی که به واسطه زلزله انسانی پیش‌آورده شد؛ نخواهند گذشت و آینده خود زمانی برای پرداختن بدان ایجاد خواهد نمود.

زلزله (طبیعی انسانی)

زمین لرزه^۱ که در معنای آن که تکان و حرکت زمین خارج از عادت متعارف که به زیان و خسارت می انجامد کسی بحثی ندارد اما آیا این معنای زمین لرزه (زلزله) می تواند کل زلزله‌ای (حادثه و فاجعه) را که اتفاق می افتد بیان نماید. هر کسی بواسطه تجربه خویش از آن لحظه تعبیر و تفسیری را عنوان می نماید که با خاطره دیگری بسی متفاوت می باشد و این خود دلیل تأمل است. چون هر کسی آن را گونه‌ای تجربه نموده، جانب حق بدین گونه است که از یک زاویه و عینک بدان ننگریست. اما چاره چیست؟

آیا باید نظر همه را در آن گنجانند و یا اینکه بواسطه تعبیر خود آن را نمی توان عمومیت بخشید؟

این در اشکال نوشته های دیگر که به قلم رفته اند در جستاری نمایان است. اما این از ارزش برگردان حادثه و جنبه های طبیعی، اخلاقی،

1. Earthquake

اجتماعی، انسانی و فرهنگی آن نخواهد کاست و آن را می‌توان تمثالی از کل، درنظرگاه خرد آورد و با آن، وضعیت پیش آمده از برای مردمان را به تجسم و تصور کشاند. باید گونه‌ای عینی و تجسمی در آن آمیخته گردد که برای خواننده متصور گردد اما این نباید به قصد و هدف فریب؛ بلکه هدف برگردان و قابل درک امر در نظرگاه خوانندگان است.

با مطالب ذکر رفته می‌توان از حادثه‌ای عظیم سخن راند که نه یک بلای طبیعی خارق العاده، بلکه گونه‌ای تهاجم به ارزش‌های یک ملت و یا جامعه تعبیر نمود که با هیچ جنگ و یا تهاجمی قابل قیاس نخواهد بود.

در جایی که همگان به اندیشه تعالی و شکوفایی و خردورزی هستند گویا محال است که در این محیط و فضای اندیشه، به عقب گردی عظیم دچار گردد و جامعه به سمتی کشانده گردد که همگان در اندیشه احتیاجات اولیه و نیازهای فیزیولوژیک باشند. اما این در قرن ۲۱ و در قرن‌های دیگر قابل حصول است و باید برای آن چاره‌ای اندیشیده گردد و گرنه تمام تمدن و اخلاق و انسانیت که با هم و تلاش و مبارزاتی فراگیر و زمان بر حاصل گشته است به یک باره با حادثه‌ای عظیم، تمدنی به نابودی کشانده می‌گردد. سخن به افراط گشوده نمی‌گردد اما خطری است که از برای آن تا فرصت باقیست می‌توان اندیشه‌ای جستار نمود و آن را در نظرگاه خرد برآورد کرد. خطری بس عظیم که انحطاط را به ارمغان می‌آورد و ما را به ورطه نابودی می‌کشاند. بس حادثه‌ای عظیم است اگر که انسانیت از مسیر تعالی، خود را به مسیری ابتدایی کشاند.

در باب حادثه‌ای که قابل تأمل است زمین لرزه‌ای است که در تاریخ ۱۳۹۶/۰۸/۲۱ در ساعت ۲۱:۴۸ دقیقه شب اتفاق افتاد و خسارت جانی و مالی فراوانی را برجای گذاشت. اما این به همین جا ختم نمی‌گردد بلکه حادثه آن، بسی خسارت‌های انسانی و اخلاقی و اجتماعی را با خود به همراه آورد که هیچ‌گاه قابل جبران با هیچ امری نخواهد بود.

چندین سال قبل از این حادثه دهشتناک، زمین عدم آرامش خود را در همین ایام با تکان‌هایی به نمایش گذاشته بود و همگی از ناامن بودن و عدم آرامش زمین آگاه بودند. در یک روز صبح هنگام نیز زمین باز هشدار خود را مبنی بر عدم آرامش در چند ماه قبل از حادثه و اینکه مشکلی در اندرون خویش دارد بیان نموده بود. اما متأسفانه روزمرگی اجازه جستار و بخاطر آوردن را به خلق نداد تا اینکه در روز یکشنبه ۱۳۹۶/۰۸/۲۱ یک زلزله ۴/۵ ریشتری در ساعت ۹:۱۹ دقیقه تکانی به زمین داد و زمین هشدار آخر خود را مبنی بر اعلام خطر و به تعویق انداختن حادثه عظیم برای چند دقیقه‌ای دیگر بیان نمود حال برخی بدان توجه نموده و از مهلکه نجات یافتند برخی نیز بدان بی‌توجه و یا ناآگاه از آن بودند... تا اینکه به فاصله کمی از آن زلزله ۴/۵ ریشتری، زمین لرزه اصلی با قدرت ۷/۳ ریشتری^۱ شروع به تب و تاب به زمین داد ...

همگان در یک آرامش قبل از طوفان بودند.

۱. در ابتدا ۷/۶ ریشتر عنوان گشت که بعداً به ۷/۳ اصلاح گشت.

همگان در اندیشه ساختن آینده‌ای بهتر سیر می نمودند.

همگان خویش را در یک چارچوب تعالی، رشد و تلاش برای آن می یافتند.

همگان در اندیشه برتری و بهترین در اندیشگاه فضای روانی و اجتماعی خویش بودند.

همگان از انسانیت و اخلاقیات و گونه‌ای تعالی اندیشه‌ها و بسط نظرات خود سخن می‌راندند.

حال کسانی به امورات دنیوی دلخوش بودند.

کسانی به امورات مذهبی می پرداختند.

کسانی در پی اصلاح و کسان دیگر در پی مبارزه بودند.

کسانی در پی رقابت کاذب بر سر امورات دنیوی و کسان دگر در ناراحتی و حزن همین امورات بودند.

که ناگاه همه امورات در چندین ثانیه وحشتناک تحت شعاع نجات جان خویش و گریختن از مهلکه تغییر جهت یافت. حادثه همگان را دچار بهت و بغض و گنجی نمود. هر کسی در جایگاه خودش دچار بحرانی عظیم گشت. صدای انفجاری عظیم و نوری که در آسمان زبانه کشید در خاطر همگان حاضر در مهلکه، برای همیشه نقش بسته شد.

حادثه اتفاق افتاد و هر کسی در پی نجات جان خویش و نزدیکانش و خروج از وضعیت پیش آمده و فرار به جای و مکانی امن در تکاپو افتاده

بود و در این بین توان و ناتوان به یک اندازه و هر کس برای خویش تقلا می نمود.

و اما باز بودند:

مادرانی که به خاطر نجات جان فرزندانش خطر می نمودند و یا کسان دگر برای نجات جان بستگان و عزیزانش تقلا از بذل جان می نمود و خویش را به خطر می انداخت و خود را فدا می گرداندند تا بلکه جانی را از مهلکه برهانند.

خواهران و یا برادرانی که برای جان عزیزان خانواده و یا خواهر و برادر کوچکتر خویش دچار آسیب گشته بودند.

امدادگران و مردمانی که به فریاد انسانیت شتافته بودند و در این میان خود نیز ایثارگرانه بذل جان نموده بودند.

صحنه های زیبایی نیز نقش می بست:

از همدلی و گریه و ناله کسانی که تا قبل از این با هم سخنی نمی راندند و به دلیل این امر خود را در یک بزنگاه هیجانی تاریخی در زندگی خویش یافته بودند که عمر و زندگانی دوباره ای را یافته اند این همان بساطی است که می توان از آن آغاز نمود.

اما مسئله به همین سادگی نیست:

کسانی نیز که از فرصت ایجاد گشته برای نشان دادن ذات پلید خود بهره برده و از روی اجساد رد می گشتند تا بهره مالی و منفعتی در پی فرصتی

که فراهم شده، استفاده برند و همه انسانیت خود را به تاراج دنیا می‌گذاشتند.

عده‌ای پدر و مادر، عده‌ای خواهر و برادر و عده‌ای کل اعضای خانواده یا دوستان و آشنایان و دیگری نیز دارایی و مایملک خود را در عرض اندک ثانیه‌هایی از دست داده بودند. و این خسروانی دهشتناک و اندوه بار بود و کسی بیرون از حادثه را اگر دارای شعور انسانی و اخلاقی می‌بود یارای تحمل و چنین بار عظیمی را نداشت و خویش را در دامان حادثه می‌دید و ناخواسته‌اندوهی عظیم او را فرا می‌گرفت.

شهری ویران و روستاهایی زیر خاک رفت. مردمانی از بین رفته و دیگری آسیب دیده گشتند.

آسیب‌ها صرفاً جسمی نبود بلکه هر روز بر میزان خسران افزوده می‌گشت. خسارت جانی و مالی یا روحی و روانی و اخلاقی و انسانیتی نیز برای کسانی بدان افزوده گشته بود. همگان به گونه‌ای آسیب پذیر شده بودند حال بعضی بیشتر و برخی کمتر که این از دلیل بار اندوه کم نمی‌نمود ازیرا که هر یک در جایگاه خود خسروانی یافته بودند.

زمین لرزه همان گونه که معنای آن در ذهن متصور می‌گردد بر تکان خویش در رقصی که برای خودش ایجاد گشته است و این شادی درونی زمین از تکان‌های خود، دیگری را اندوه بار نموده است.

کوه‌هایی که از هم جدا گشتند

سنگ‌هایی که رها گشتند

و ترک‌های عظیمی که در دل کوهها و زمین ایجاد گشت
همگی از عمق ویرانی و خسارت حکایت می نمود!^۱
همگان در یک فضای بغض گونه و اندوه بار به دنبال عزیزان خویش
می گشتند که اخباری از حال همدیگر دریافت نمایند که آیا دیگری و
دیگران در سلامت و قید حیات هستند که این واکنش اولیه گاه همراه با
هیجان گریه و ناله همراه می بود. حادثه که اتفاق افتاده است حال
می توان از آن، بعد از گذشت مدتی، تعبیری استخراج نمود که آن را برای
همگان در آینده قابل تأمل گردانید. در گیرو دار جويا گشتن زنده ماندن
همدیگر حس هایی زیبا نیز نقش می بست:

برادر و خواهرانی که از قبل به علت امورات دنیوی و سؤتفاهمات دچار
کدورت در رابطه بودند، به دیدار هم شاد گشتند و این همه از یک اتفاق
حادث شده بود که گواه زندگانی دوباره را به همگان بخشانده بود. همگی
در بهت فرومانده بودند که چه چیزی اتفاق افتاده است. سکوتی فراگیر در
اردوگاه و محل تجمع مردمان در بیرون منازل و جایگاه های امن خارج از
خانه ها و زمین های خالی حاکم شده بود. همگی برق و آب و تلفن و
تمام امکانات زندگانی شهری مدرن به یکباره قطع و از خانه فراری و به
یکباره همه چیز از دست رفته بود. سانحه ای فجیع که قابل قیاس با هیچ

۱. فارغ از تمام اظهار نظرهای عوام درخصوص چنین حادثه ای هدف در این مطلب خود
حادثه زمین لرزه است و آن را در این متن نخواهیم گنجانند. چون طلب به بیراهه و هدف
فراموش می گردد.

تجربه‌ای نخواهد بود. همگی در دل شب سعی می نمودند که بر گردند و بعد از بررسی اوضاع پیش آمده وسایلی برای تحمل سرمای بیرون از منزل و اردوگاه بیابند و با خود به اردوگاه ببرند و بعد بررسی از فضای منزل داشته باشند. زخمی ها رها شده بودند و اجساد مانده، در این میان چیزی که قابل تأمل است همه حیوانات که پای فرار داشتند از شهر گریختند و تا مدتی بعد به شهر بازنگشتند.

در دل شب من خود با دلهره و ترس و وحشت زده از اوضاع بازگشتم و با خود چادر مسافرتی که در خانه بود برداشتم تا بلکه با آن در فضای اردوگاه بتوانیم شب را سر ببریم. خانه و کوچه و محله و به کل شهر به ارواح تبدیل شده است. در یک حادثه که از آن گذشتم پس لرزه‌ای نسبتاً شدید بود که در کوچه‌ای باریک از آن می گذشتم مرا گیر انداخت و این مرا هراسان نقش بر زمین نمود.

همه‌ها و داد و فریاد مردم خود دلیل حادثه‌ای عظیم است که چه اتفاقی افتاده است در یک مورد من خود به عینیت مشاهده نمودم که خانه‌ای مسکونی دوطبقه به کل فروریخته و انگار کسی با حوصله و سرفرصت نشسته و آن را قطعه قطعه نموده باشد و اهل خانه در زیر آوار خورد شده ساختمان بودند و عده‌ای بالای آوار در دل شب و بدون امکانات برای نجات جان کسانی که زیر آوار مانده‌اند تقلا می نمایند.

اما چاره‌ای نیست و باید نگریست و دچار سردی احساس شد تا بتوان تاب آورد؟ آیا این ممکن است؟ آیا این می تواند راه حل فوری باشد یا فقط

ارجاع مشکل به آینده است؟ آیا این می‌تواند کاهنده یا درمانگری باشد یا گویا با این وسیله فراری از وضعیت موجود است؟

آیا نه اینست که با سردی هیجانی فقط ایثار از ذهن محو و هرکسی به نجات جان خویش می‌اندیشد اما گویا در این لحظه این بهترین گزینه است که بتوان زنده ماند و زندگی را زیست. و حال زیستن با همدیگر معنی می‌یابد و سردی هیجانی صرفاً زیستن تنهایی برای خویش است. و در این میان از باهم بودن خبری نیست.

در میان این همه اندیشه جان‌هایی بودند که با زندگی وداع می‌نمودند و باز این اندیشه نشان از این بود که قرار است جان‌هایی دیگر نیز با سردی هیجانی که ایجاد می‌گردد بدون دریافت کمکی در حال جان‌کندن هستند و این وضعیت آشفته‌ای را رقم زده بود که بی‌نظمی را غیر قابل تحمل نموده بود. حال چه کسی می‌تواند از حال خوش حرفی زند درحالی که حال خوش به تاریخ پیوسته است؟

در دل شب خود را به اهل خانه در اردوگاه و زمین خالی رساندم که قبلاً برای امورات و مراسم مذهبی اربعین آماده نموده بودند و حال مکانی برای تجمع مردم شده بود. زمینی خاکی شن ریزی شده بدون امکانات اولیه‌ای که بتوان با آن تحمل نمود. نبود سیستم بهداشتی و آب معضلی بود که ستاد بحران از شعور و درک پرداختن به آن عاجز و درمانده مانده بود. در مرحله اولیه آب که از همه نیازهای اولیه واجب‌تر است نایاب

گشت و حتی اندیشه‌ای توسط مسئولان برای پیگیری آن یافت نمی‌شد. شب هنگام چندین پس لرزه دیگر حکایت از عدم آرامش داشت و اینکه مقدار آسیب را حتی بالاتر خواهد برد. کسی به اندیشه فردایی و یا آینده‌ای نبود بلکه هر چه بود اندیشه نجات جان در همان لحظه بوده است. تمام اشرافیت و تجملات زندگی که در بطن شهر نقش بسته است همگی رنگ باخته و به یک باره ویران و نابود شده بود و همگان را در یک زمین خالی گردهم آورده بود. حال همگان نه به اندیشه اشرافیت و تجملات خود، بلکه به اندیشه همدلی و همیاری برآمده بودند منظره‌هایی بس زیبا از حوادثی تکرار ناشدنی ایجاد گشت. صحنه‌هایی از همدلی مردمانی که تا چند دقیق قبل خویش را تافته جدا بافته از یک زنجیره انسانی می‌یافتند و مدام در گشتن پی بهترین‌ها و برترین‌ها بودند و اما حال در اندیشه زنده ماندن با حداقل امکانات و یا حتی با لباس تن خود بودند. جالب است که همگی از نبود امکانات معترض نبودند بلکه از زنده ماندن و سلامتی خویش ابراز خوشحالی می‌نمودند. بهر حال شب به پایان خود فرارسیده بود و کسانی که توانسته بودند چند ساعتی در داخل ماشین یا چادرهای مسافرتی و یا مکان‌هایی امن سکنی گزیده بودند، بخواهند حال در طلوعی که طلوع زندگی دوباره را نوید می‌داد خویش را یافته بودند. اما در صبح و طلوع خورشید که نوید روز دیگری را سر می‌داد همگان با یادآوری خاطرات شب گذشته دچار اختلال‌های وحشت و هراس گشته بودند و این نشانه‌ای دیگر از شدت تکانه حادثه بوده است.

افراد دچار بی حسی و بی لذتی شدند و تمام حواس را به یکباره در لذت هیجان ناراحتی قرار دادند.

واکنش اولیه همان طور که ذکر رفت بعضی حاصل از تکانه بوده است. در یک مورد من خود شاهد بودم که کسی حتی اسم خودش را هم فراموش کرده بود. سردرگمی و بی آیندگی در افکار همه موج می‌زند و این بسی دردناک می‌نماید.

اما زلزله های ویرانگر اجتماعی هنوز شروع نگشته است. کسانی از شهرهای دیگر به مانند گرگ هجوم آورده بودند که از روی مشکلات و اجساد و زخمی‌ها برای خویش نان و نوایی بسازند اینان همان‌هایی هستند که هر جا حادثه‌ای برای کسی پیش می‌آید نه در اندیشه کمک و همدلی بلکه در اندیشه نابود نمودن باقیمانده‌هایی هستند که افراد بدان دلخوش بودند. اما فارغ از این، سیل کمک‌ها روانه گشته است. در همه جا به همه کس تماس گرفته می‌شود و جویای زنده بودن و سلامتی همدیگر می‌شوند. هر کس هرآن چه در توان دارد برای کمک صرف می‌نماید این خود وضعیتی زیبا از همدلی انسانیت را رقم زده است که در تاریخ مثال زدنی نخواهد بود. ترافیک بلندی از امدادگران و کمک‌ها به سمت منطقه روان گشته است اما حادثه روانی ناشی از آن بسی سخت‌تر می‌نماید. همگان در شوک اتفاقی هستند که پیش آمده و کسی را به اندیشه و جویای کمکی نیست. در همان روز اول مردم چندین بار به خانه

خود مراجعه و وضعیت را بازبینی مجدد می نمایند و عمق حادثه در دل روز شفاف تر شده و این دردناکی آن را افزایش داده است. بعد از این واکنش ها و یک روز سخت، شب فرا رسیده است. شبی سخت که بعضی ها را به مرحله انفجار درآورده است. تنها راه کار ممکن گریه های بی اختیاری است که همگان در نهان خانه خود دارند. واکنش های هیجانی متضادی نیز شاهد بوده ام. به عنوان نمونه شخصی در نزدیکی ما بود که گاهی می خندید و گاهی گریه می کرد. بهر حال شبی سخت فرا رسیده است حال همه در طول روز، چندین وسایل خواب (پتو) گیر آورده بودند و حال برای شب بعد وضعیت کمی مساعدتر گشته است اما این به معنی بی مشکل و بهترین نیست بلکه وضعیت فاجعه ای است که کسی را یارای تصور آن نیست. واکنش های گریه با تکرار مکرر حادثه در افکار اشخاص بوجود می آید و این فکر را نشر می دهد که الان زنده اند حتماً معجزه ای سبب ساز آن گشته است و احتمال داشت نابود گردند. بسی سخت می نماید درباره آن سخت راند ازیرا که خویش در حادثه بوده و شاهد مصیبت پیش آمده بوده و خود نیز دچار واکنش های هیجانی مختلفی از جمله بغض و گریه گشته ام و حال در نوشتن این متن به کرار صحنه حادثه بازبینی و بازپروری مجدد می گردد که تا حدودی قابل تأمل تر گشته است. شب هنگام دوباره بدون هیچ امکاناتی به خانه بازگشتم فضای دهشتناک ویرانی و تاریکی و سکوت مطلق که به تصور نیز نخواهد آمد؛ اما چاره ای نبود طاقت آوردن بسی سخت بوده و خانه جای ارواح

گشته است. کسی را یارای تحمل وضع پیش آمده نیست. پس لرزه‌ها نیز امان از خرد و اندیشه گرفته است بنابراین ناراحت و هراسان به اردوگاه بازگشتم. با نگاهی به مردم و اندوه جمعی به وجود آمده و اینکه نمی‌توانم کمکی انجام دهم خود به اندوه می‌افزود. شب فرا رسیده است و درد دلها و حرف‌های تکراری که افراد از روی هیجان و عدم ابراز آن در زمان حادثه با خود به موقعیت فعلی انتقال داده‌اند بر پیچیدگی اوضاع حکایت می‌نمود. اما چاره چیست؟ باید صبر و تحمل نمود که به فردایی بهتر و آرامشی در خلوت و نهان‌گاه خویش دلخوش بود. در میان همه‌ها تنها خیال است که اشخاص را از درد می‌رهاند. بنابراین به اندیشه خیالی آرامش که بعدها بدان دست خواهیم یافت؛ خود را مشغول نمودم. در دل شب افکار پریشان به گونه موج بر تارک اندیشه به شیوه‌ای رعد آسا می‌آید. من خود را در دامان آن نمی‌انداختم زیرا که فضای بیرونی پر از چالش و تنش و ویژگی‌هایی بود که مجال تنها بودن را سلب می‌نمود بنابراین دست یازیدن به خیال صرفاً از واقعیت دور می‌گردد و خویش را از فضای بیرونی غافل می‌گرداند و خطر جسمی و بی‌توجه بودن به زندگی شخصی را برای خودم ایجاد می‌کند. پس به این افکار باید به دیده مثبت ننگریست و نمی‌توان در شرایطی که هنوز در بحران واقع هستیم تفکر و خیال پردازی داشت بلکه در میان آتش صرفاً باید جهید و

خویش را نجات بخشید. نه اینکه ایستاده تا اینکه آتش به حیات ما نفوذ و ما را از پا اندازد.

اما فارغ از همه اینها عجز و ناراحتی و صدای گریه و دعاها و شیون‌های دیگران، مجالی برای اندیشه باقی نگذاشته و تنهایی آرامش بخش را از شخص می‌ستاند. باید که جنگید و مبارزه نمود تا زنده ماند و این شعاری است که دومین شب حضور در اردوگاه بدان خود را مشغول نمودم. شب با تمام رمز و راز آلودش فرصتی برای تفکراتی است که به اندیشه روا داشته می‌گردد:

فرصتی برای اینکه از زندگی چه می‌خواستم و حال کجای زندگی و تاریخ خود و جهان هستی قرار دارم؟
 آیا اگر در آن حادثه عظیم نابود می‌گشتیم چه چیزهایی ناتمام می‌ماند که باید به اتمام می‌رساندم و حال که زنده‌ام از برای چه اهداف یا هدفی است که هنوز مجاز به نفس کشیدن هستم؟

این گونه اندیشیدن برای کسی که زخمی خورده، جسمی و روحی حاصل از تقدیری شوک آور و ناگه است خود مجالی برای ساختن درباره خود و بردن خویش به سمتی است که می‌توان از برای آن طرحی نو انداخت.

آیا بعدها از فرصت‌های زندگی می‌توانم استفاده مناسبی داشته باشم؟
 آیا بعدها می‌توانم خود را بازسازی و به اهدافی که ناتمام مانده است دست یابم؟

آیا امکانات در آینده برای رسیدن به خواسته ها مجال دست یازیدن به خلاقیت در زندگی شخصی و اجتماعی را برایم مهیا خواهد نمود؟ اما... و این گویی آب سردی است که بر تارک اندیشه‌ای که در دل شب برای ناامیدی، امیدی ایجاد نموده تا با آن بتواند بال و پر بگشاید و خود را دوباره آماده مبارزه نماید. حال اما خود را در چنین بحث‌هایی می‌یابد که:

آیا با این حادثه تمام فرصت‌ها نابود گشته و کل مجال‌های ترقی و آرامش از من و دیگران سلب گشته است؟

آیا این آخرین فرصت دنیوی است و پایانی بر اهدافی که برای آن خود را به خطر می‌انداختم و حال باید قانع به این باشم که چند مدت دیگری در عمر خود را زندگی نباتی و حیوانی داشته باشم و تمام ملاک‌های سعادت و انسانیت و اخلاقیت را به کناری نهم؟

افکار به گونه‌ای شلیک وار بر اذهان یورش آورده بودند و تنها راه کار ممکن تلاش برای خوابیدنی بود که از آن گریخت. اما با اینکه خسته روحی و جسمی بودم و آمادگی برای خوابیدن داشتم تصورات حادثه به رگبار از دیدگانم رد می‌شدند و هیجانات اندوه، غالب بر من می‌گشت و اینکه حال زنده‌ام فرصت دوباره‌ای است که به من ارزانی شده و این خود دلیلی است که بتوانم هیجانات اندوه خود را در نهان ابراز دارم. با پایان یافتن چنین اموراتی است که در نهایت خوابی حاصل خستگی در اردوگاه

را در شب دوم تجربه می‌نماییم. تجربه‌ای بس تلخ که امید است کسی آن را دیگر تجربه ننماید.

سپیده دم دیگری از راه رسیده است بدون هماهنگی با بقیه در چادر، صبح زود سرکی به خانه زدم آب هنوز قطع است به امید یافتن آبی در مکانهای عمومی به مانند پارک و یا مکان‌های دیگری تلاش می‌نمایم اما خبری از آب در هیچ کجای شهر نیست به اردوگاه باز می‌گردم. اردوگاه به مانند نسل پدران شکارچیمان، کسانی که توانایی و فرزندان بیشتری دارند در تأمین مایحتاج و آذوقه و آب مشکلی ندارند و کسانی که از این جهت دچار مشکل هستند حتی در تأمین آب آشامیدنی نیز دچار مشکل هستند و این خود دلیلی است که می‌توان گفت برتری و دعوا بر سر زندگی در اردوگاه قابل قیاس با زندگی واقعی نخواهد بود. حالتی از یأس و اندوه بر من چیره گشته است؛ امید و خیال‌هایی از آرامش را در ذهن مرور می‌نمایم اما افکار بیرون حاکی از چنین امری نیست بنابراین خود را دوباره بازبینی مجدد می‌نمایم. آذوقه‌ها توسط ماشین‌هایی توزیع می‌گردد اما نه چنان که همه کس بدان دست یابد بلکه هر کس توانایی بالا رفتن از ماشین بلندی را داشته و توانا بر نزاع با دیگران، حال کسانی که چنین توانایی را در خویش نمی‌بینند صرفاً نگاهی یأس آور دارند. یا باید همه اندوخته‌های تمدن را به کناری نهاد و به مانند یک موجود حیوانی به سمت آذوقه یورش برد و یا اینکه در سکوت اندوهی داشت و خود را محروم یافته از تمام مواهب امدادی نمود. در این بین بالگردهای

نظامی مدام جنازه و مجروم را اعزام و انتقال می‌دهند و مردم برای دریافت آذوقه به اطراف آنها سرازیر شده‌اند؛ وضع اسفناکی است که تصور آن در قرن ۲۱ قبل از این حادثه برای خویش در شرایط عادی محال بود. فضایی حاکی از نسل پدران شکارچی و جویای آذوقه و مایحتاج فیزیولوژیکی زندگی و حتی سرپناهی برای خواب شب، و این چنین زندگی اردوگاهی که دارای هیچ نظمی نیست خود در حال شکل‌گیری است. زندگی اردوگاهی در میان مردم زلزله زده که خانه‌هایشان به ویرانه‌ای تبدیل گشته و اینکه در این ویرانه نیز وحشت هر گونه ساختمانی را دارند حال پس لرزه‌هایی شدید نیز افکار را مشوش می‌گرداند که این رقص زمین تا به کی می‌خواهد چنین با فراوانی و شدت کم و زیاد ادامه یابد. هر لحظه خبرهای دردناکی از اطراف و دوستان به گوش می‌رسد. اشخاصی به تازگی خبر مرگشان به گوش می‌رسد.

جسد‌های تازه‌ای یافت شده‌اند.

بچه‌هایی که در اردوگاه مادران و پدران خود را از دست داده‌اند و فقط اعضای خانواده خود را می‌طلبند.

صحنه‌هایی بس دردناک که قلم از بیان آن گاه کم توان و گاه عاجز می‌ماند. کسانی بیان می‌داشتند که چنین فضایی دهشتناک را چندین بار با اندیشه فرار تداعی نموده‌اند اما به علت وضعیت دیگران و اینکه باید

تحمل نمایند و حتی امکانات فرار از وضعیت برایشان مهیا نیست باید تاب بیاورند. هر لحظه وسعت فاجعه بیشتر خود را نمایان می‌ساخت.

در یک مورد خانمی که چادرش کنار ما بود برای آوردن وسایل گرمایشی و لباس‌های بچه‌هایش در خانه صبح زود به خانه رفته بود تا بتواند سریع برگردد اما در پس لوزه‌ها نتوانسته بود جان سالم به در برد و همان جا دچار حادثه ریزش ساختمان و جان سپرده بود.

خبر مرگ عزیزان لحظه به لحظه به اشخاص حاضر در اردوگاه می‌رسد و هر لحظه ندایی حاکی از گریه و شیون از کسی بلند می‌گردد و این نمادی از جان باختن کسی و یا کسانی است که خبرش را به او داده‌اند. برق و امکانات زندگی در کل قطع و خود من با برق خودرو گوشی ام را شارژ می‌نمودم آن هم که قطره چکان به شارژ مشغول بود و هیچ‌گاه گوشی را پر شده تحویل نمی‌داد. هر چند که در پر بودن شارژ گوشی‌ها به علت قطع بودن خط‌ها چاره‌ای جز کنار گذاشتن باقی نگذاشته بود. بدن‌ها خسته و کثیف و دست و صورت‌های نشسته که آب فقط برای خوردن نیز به ندرت یافت می‌شد. فضایی حاکی از فلاکت را برای ساکنان اردوگاه ایجاد نموده بود که اندوه را چندین برابر نموده بود.

براستی چرا سازمان دهندگان کمک‌های مردمی در توزیع اقلام و امدادهای مردمی برای زلزله زدگان و حادثه دیدگان شیوه‌ای انسانی و اخلاقی نیافته بودند؟

چرا برای مشکل آب با تانکر، آب مهیا ننموده بودند؟

این سؤالات مدام در اذهان می‌گذشت که:

آیا عمدی در کار است یا از نقصان شعورشان چنین وضعیت رقت باری را رقم زده‌اند؟

به هر حال زندگی در اردوگاه با سختی‌های خودش شروع شده بود و هر روز نیز عمق سختی‌ها خود را بیشتر نمایان می‌ساخت و این‌نه از بدبینی که از واقع بینی است که به تدریج بعد از شوک بدان دست می‌یابیم. چون هر لحظه مشکلی دیگر خود را نمایان می‌سازد که تا قبل از این کمتر مورد بررسی بوده است. در اردوگاه به تدریج زندگی با حداقل امکانات و کمک‌هایی که سوی خیرین از شهرهای دیگر به آنجا رسیده‌اند در حال ادامه است. شب هنگام چندین پس‌لرزه خواب را از چشمان گرفته بود و وحشت را به همگان انتقال داده بود. حال زمان ابراز ناراحتی و هیجانات از این حادثه پیش آمده و بلایی است که هر روز ادامه دارد. چون در این مدت ذهن‌ها از واکنش اولیه فاصله گرفته است بنابراین همگان در هر جایی چنین شعری را می‌سرایند که:

«ای زمین رقص خود را به پایان ببر و آرام بگیر تا در آرامش تو، ما نیز خود را آرام ببینیم.»

اما سودی ندارد و زمین کماکان به لرزش‌های ممتد خویش در ادامه است. صبح هنگام در اوایل روز ماشین‌های امدادی و کمک‌رسان خود را رسانده بودند، واحدهایی از نیروی نظامی ارتش با قدرت وارد عرصه شده

بود. بیمارستان‌هایی صحرایی متعلق به ارتش و نیروهای نظامی دیگر ایجاد شده بود. نظمی در امور و شهر در خصوص کل روندهای حادثه ایجاد گشته بود. هر موردی که برای حادثه دیدگان تا آن زمان به علت بی نظمی کمبود بود، حداقلی از آن فراهم گشت. به همگان در زمانی کوتاه چادر رسید و اوضاع کمی قابل امیدواری گشت که چنین وضع اسفناک اولیه رو به اتمام است و حال ساختن، روان و جسم و ویرانی‌های دیگر است. روحیه خلق بهتر گشته بود آب به وفور یافت می شد و دیگر کسی برای آن حتی در صف نیز نمی ماند و تنها چیزی که همگان را دچار ناراحتی می نمود پایدار نبودن وضعیت فعلی است و این به شیوه موقتی ایجاد شده است و زمانی که ارتش از شهر برود وضع به روال اولیه تبدیل خواهد گشت. مسئولان ملی و مرکز استان و مرکز کشور هر یک به نحوی شروع به دیدار و عکس و فیلم‌های سلفی خود بودند و وعده‌هایی خارج از حوزه عمل ارائه می نمودند که بعدها توسط کسانی نزدیک به آنان به گونه دیگری ابراز و اصلاح می گردید و این چنین فضایی حاکی از آینده بدی را در اذهان فرو می افکند. کسانی که دلخوش به کمک‌های دولتی بودند به کل مایوس گشتند و رئیس دولت خود حتی در ایجاد میراثی ماندگار برای خویش در نزد مردمان ناتوان بود چون زخم‌ها عمیق بودند و او مرحم خوبی برای این زخم نبود بلکه کار او بمانند کسی است که دعایی بدون کار عملی و ملموس انجام می دهد؛ بوده است. و این چنین، نه تنها زخم‌ها التیام نمی یافتند بلکه حتی در مواردی بدتر می گشتند. خانه‌هایی

که ویران می‌گشتند و یا باید ویران و تخریب گردند. مغازه‌هایی که نبض شهر و جایگاه رفت و آمد و مکانی برای روح زندگی شهری بودند خود به ویرانه‌ای تبدیل شده بودند. زندگی و نفس زندگانی در حال نابودی است اما عزمی نیز برای برگشتن و تلاش دوباره نیز در بین مردم در حال شکل‌گیری دوباره‌ای است. اما این در حال حاضر بسیار اندک شمار مشاهده می‌گشت و حال این موارد خود را نمایان ساخته بود:

بغض در حال شکستن و گریه و زاری در نهان و آشکار برای آسیب دیدگان روحی و روانی و جسمی در حال شکل‌گیری بود.

فضای موقتی اولیه که بعضی می‌انگاشتند فراموش گشته تغییر یافته و همگان خود را برای زندگانی طولانی در این وضعیت جدید آماده می‌نمودند و از تحکیم چادرها و کانکس‌ها و تهیه وسایل گرمایشی و استراحت و بهداشتی در این شرایط تلاش می‌نمودند.

تغییر در وضعیت بهداشتی نیز از سوی همگان ضرورت می‌یافت و همگان به دنبال ایجاد و تحولی در فضای بهداشتی خویش بودند و به دنبال استحمام و یا حداقل امکانات بهداشتی اولیه بودند.

چاره‌ای نبود باید با شرایط جدید سازگار گشت و خود را از بی‌خیالی رها کنید و تلاش برای بهتر گشتن موقعیت فعلی با حداقل امکانات نمود. اما هم‌چنان مشکلات تغذیه در بعضی موارد خودنمایی می‌نمود. در یک مورد خود شاهد بوده‌ام که برای دست‌یابی به نان خشک بسته‌بندی شده

که موجود نبود چه مشکلاتی ایجاد گشت. در اوایل صبح بود که کامیونی از نان بسته‌بندی شده خشک به نزدیک اردوگاه آمد اما به جای اینکه به میان مردم بیاید به داخل حیاط یکی از ساختمان‌های دولتی برده شد و درب‌های ورودی را بر روی مردم بستند مردم نیز که گرسنه بودند از دیوار ساختمان بالا رفته و کامیون خود را در محاصره مردم گرسنه یافت گویی مردم در زمانه‌ای تاریخی ایستاده‌اند که تمدن را نسبی به عقب کشانده‌اند و این توهینی به شعور انسانیت و مردمی بود که تا قبل از زلزله در مراحل تعالی اندیشه سخن می‌راندند و حال برای تأمین مایحتاج زندگی جسمی خویش، چنین بی‌رحم بر طبق رفتار نیاکان (اولیه بشر) عمل می‌نمودند. بهر حال موارد بسیار است اما ذکر آن از حوصله متن کتاب خارج است. بعضی خبرپردازی‌ها هم دنبال سوژه‌های خبری خود بودند که زندگانی را عادی جلوه دهند و فاجعه عظیم انسانی را با اخبار حاشیه‌ای و استثناء در خبر در مکان‌هایی از شهر به ایجاد خبرهایی عاری از واقعیت مشغول بودند. به مانند مراسم عروسی یک زوج در میان آواره‌ها، که در این خبر که خود شاهد آن بودم با پیگیری معلوم گشت که در مکانی روستایی خارج از منطقه بحران زده بوده که هیچ گونه تخریب و ویرانی در آن محل اتفاق نیافتاده و زندگی در آنجا به روال خود بوده است و خبر ربطی به زخم روحی و جسمی این مردمان و چهره ویران شهر نداشت. در خبری دیگر نشان دادن امکانات و این که حتماً به

دست مردم خواهد رسید اما گویی چنین فقط آبی سرد بر روحیه ویران گشته یک شهر بود. روز رو به اتمام بود و ناله‌ها نمایان تر گشته بود.

ابراز ناامیدی از وضعیت موجود که خود نیز از آن شاکی بودم در حال شکل گیری در ذهنم بود. انگار که دنیا رو به اتمام است و نابودی عظیم که نه تنها حال ویران گشته بلکه آینده را نیز به ویرانی کشانده و این تأثیر از چنین اندیشه‌ای دلیل اندوه بود. پیچیدگی موضوع زندگی در اردوگاه و اینکه پس لرزه‌ها نیز کماکان روحیه و روان را به ویرانی می‌کشاند و پس رفتی در روان و انگیزه مجال آرامش را از همگان ستانده بود بنابراین راه کار گویی فرار از واقعیت با کمتر فکر کردن بدان بود. صبر باید کرد و خویش را به دامان حوادث سپرد و امیدی هرچند کاذب اما موقتی برای خود ایجاد و سعی نمود خود را با امورات جزئی سرگرم و از آنها بهره برد و شاد گشت. اما شادی در میان نبود بلکه تلاش در راه زندگی کردن و ادامه بدان بود. در میان این همه نیز بودند کسانی که: شب هنگام به مغازه‌ها دستبرد می‌زدند و اجناس را به غارت می‌بردند و روز هنگام مجال امداد رسانی و دریافت کمک را از همگان ستانده بودند و در لباس میش گرگ‌هایی فرصت طلب گشته بودند.

کسانی دیگر که با وجود نیاز نداشتن به وسایلی اما برای آن خود را با دیگران تا حد درگیری فیزیکی کشانده بودند و این چنین صحنه‌ها، اندوهی افزون را بر انسان داخل در اردوگاه و اینکه ناتوان از تغییر وضعیت

موجود و یا فاصله از چنین کسانی نیز ممکن نبود؛ خود دلیلی بود که خویش را به اندوه می‌کشاند. در این میان و سختی‌هایی که پیش آمده بود همه چهره واقعی خود را به نمایش گذاشته بودند.

کسانی که قبلاً در لباس انسانیت و ذات غیر انسانی بودند تن را عریان از انسانیت کرده بودند و خود را با هویت اصلی غیر انسانی نمایش می‌دادند. کسان دیگر که بواسطه بدی روزگار و همین انسان نماها قبلاً خود را یکسان نمایش داده بودند هم چنان بر روحیه انسانیت و اخلاقیت با ثبات بودند و این در فضایی آشکار بر همگان نمایان می‌گشت.

روز به پایان خود رسیده بود و شب هنگام مشاهده نمودم که چند شخص با ایجاد آتشی قصد دارند که شب هنگام در سرمای هوا منتظر رسیدن کمک‌های مردمی باشند تا از قافله کمک‌ها استفاده نمایند و این دلیل دیگر از غیر انسانی‌تر بودن امر امدادسانی بود که چرا کمک‌ها به شیوه‌ای انسانی به همگان نرسید و هرکس زودتر و بیشتر و کوشاتر بود سهم همگان را نیز می‌تواند باخود ببرد و اکثریت، محروم از دریافت هر گونه کمکی گردند. فاجعه امر چنین بود که مسئولان خود را در نقش آسیب دیده می‌یافتند و خویش نیز به دنبال اقلام امدادی تلاش می‌نمودند که فضایی تلخ و شیرین را ایجاد نموده بود. شیرین از این جهت که چنین مسئولانی عدم شعور خود و اینکه لیاقت چنین مسئولیتی را حتی از قبل نداشتند به نمایش گذاشتند و تلخ از این جهت که زیانمند اصلی مردم آواره در اردوگاه اجباری و توسط تقدیری در سرنوشت خویش بودند.

صبح روز بعد از راه رسیده بود و مشکلات در قالب دیگری خود را بروز داده بود. آب شهری در حال وصل شدن بود اما آبی گل آلود که آمیخته با املاح خاک که حتی برای شستشو نیز قابل استفاده نبود اما یک مزیت داشت که برای کسانی که سیستم دستشویی خانگی سالمی برایشان باقی مانده بود؛ دیگر زجر و آزار دنبال مکان بهداشتی را نداشتند. برق که هنوز موجود نبود و حتی گوشی‌ها را نمی‌توانستیم شارژ نماییم اما به مرور چندساعتی برق به مکان‌های عمومی در حال رسیدن بود. بعد از گذشتن این چند روز انگار آهنگ زندگانی با ضربانی آهسته در حال شکل گرفتن بود. اما وضعیت همچنان بد و فاجعه بار است. مناطقی از شهر که وضع بسیار اسفناکی داشتند در یک مورد خود شاهد براین بودم که آقای، بالای آوار خانه‌اش خانواده‌اش را صدا می‌زد و جسد همسر حامله‌اش را حداقل خواستار بود و دیگران او را به صبر و بردباری دعوت می‌کردند.^۱ که فضای بسیار اندوه باری را ایجاد ساخته بود.

شهری که ویران می‌گردد با خویش تبعات عظیمی به بار می‌آورد و مردمان شهر دیگر دغدغه‌های اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی خود را به کناری نهاده و دغدغه‌های نیازهای فیزیولوژیک را نمایان می‌سازند و این

۱. مسائل بسیارند و فرصت مطلب اندک که اجازه ثبت همه حوادث را برای من که خود در حادثه بوده و به مشکلات بحران دچار بوده‌ام را سلب می‌نمود بنابراین به نمونه‌هایی در حد توان اکتفا می‌گردد که حداقل فضا را بتوان برای خواننده متن متصور ساخت.

چنین فضای ذهنی اجتماع به عقب‌گردی حاصل از اجباری بیرونی آغشته می‌گردد و این خود حتی با پایان ماجرای حادثه و بحران همچنان بر روح و روان مردمان تأثیرش باقی خواهد ماند.

حاصل چنین بی‌نظمی، نه تنها زیستن ایده آل بلکه زیستنی حداقلی است و حتی حقوق اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی و انسانی نیز به کنار و یا در بهترین شرایط حداقلی می‌گردد و تنها چیزی که خود را به نمایش می‌گذارد زیستن با هر قیمتی است. ارزش انسان‌ها به توانایی آنها در تأمین مایحتاج زیستن خلاصه می‌گردد و اخلاق و ایثار رنگ می‌بازد. اما این فضا غالب بر اجتماع آسیب دیدگان نیست آنان خود را در یک عزای عمومی داخل می‌یابند و این حس مشترک دلیلی است که اگر هرگونه توانی دارند برای همراهی و کمک به هم می‌یافتند. در اردوگاه خود شاهد بوده‌ام که دیگران برای برپا نمودن چادر امدادی همدیگر را یاری می‌دادند و یا در تهیه مایحتاج برای یکدیگر و تقسیم آن مابین خودشان تقلا می‌نمودند. بچه‌ها با چیزهای اندکی خوشحال می‌گشتند و فضای ترسناک اولیه جایش را به فضای تلاش برای ادامه زندگی داده بود. من خود از نزدیک فضای همدلی و همراهی اعضای حاضر در اردوگاه را شاهد بوده‌ام که دلیل آرامش همدیگر را با بیاناتی امیدوارانه فراهم می‌ساختند. اردوگاه خود را در یک قالب زندگی یافته بود. همگان به دائمی بودن چنین فضایی برای مدتی نامعلوم پی برده و در حال پذیرش حادثه بودند و باید خویش را از آسیب‌های آن می‌رهاندند. روز خود را با

حادثه‌ای به پایان رسانده بود و این در خروج نیروهای نظامی ارتش از سطح شهر بود. فضایی حاکی از ناامیدی بر شهر سایه افکنده بود. فضایی از یأس و ناراحتی که در این مدت به گونه‌ای مشخص نظامی در قالب امداد و کمک‌های مردمی شکل گرفته بود و حال نه تنها آن نظم اولیه که توسط اینان شکل گرفته، نابود خواهد گشت بلکه ناامیدی از ناامنی نیز مازاد بر علت می‌گردد. همان شب به اطراف شهر رفتیم؛ فضای شهر را ماتم زده و وحشت زده یافتیم که این خود به استرس آور بودن وضعیت می‌افزود.

جدا از آسیب وارده و تجارب تلخ بر مردمان که می‌گذشت حس مردم قطعاً جدا از حس زندگی بود. شب در حال شروع شدن بود و زمان به وقت زلزله تداعی می‌گشت اما دیگر امنیت حاصل از شرایط نظم وجود نداشت^۱ در دل شب به دنبال مکانی امن برای ماشینم بودم از همه خانه‌ها و دیوارها و تیرهای برق وحشت داشتم چاره‌ای نبود و ماشین را به نزدیک اردوگاه رساندم و تصمیم گرفتم بر روی صندلی‌های عقب ماشین شب را به سر بگذرانم. فضایی ناراحت کننده که در این شهر جایی آرامش بخش نیست که بتوان در آن استراحت نمود. خانواده در زیر چادر و خود نیز در درون ماشین و این چنین این روحیه و روان در حال متلاشی شدن بود و باید کاری می‌کرد و یا با شرایط سازگار گشت. اما

۱. امنیت در این جا هدف قطعی است که ایجاد گشته بود و با خروج نیروهای نظامی ترس از بی‌نظمی اولیه ای بود که مایه شرم انسانیت و اخلاقیات است.

این سازگاری نبود و فقط باید صبر می نمود که اوضاع بهتر شود و زمان، خود کمی از مشکلات را از بین برد. خویش را به خیالات سپردم فضای بیرونی دهشتناک بود پس نباید خود نیز در ساختن فضایی ناراحت کننده برای درون تأثیر منفی داشته باشم. سعی کردم خود را با خاطرات موارد شادی بخش که قبل از حادثه در طول زندگانی تجربه کرده ام مشغول باشم اما این هم موقتی بود و عمق فاجعه و بحران ناشی از آن بزرگ تر از این مسائل جزئی بود. به ناگاه اشک در دیدگان فرو نشست و دیگر مجال فراری نبود و باید تخلیه هیجانی صورت می گرفت و این بار از سر فلاکتی که ایجاد گشته و اینکه در این عرصه سرزمینی که می گویند متعلق به خداست دیگر جایی نداری که حتی بتوانی آرامش را بر روی این زمین و مصنوعات دست بشر داشت. این همه علوم پیشرفت نموده است و حال همین مصنوعات و سرپناه های دست بشر خود باعث وحشت گشته است که دیگر نمی توان در این لحظه بدان اعتماد نمود. و حال اینکه وحشت صحنه های اولیه همچنان بر تارک اندیشه می نشیند و به دنبال برداشت هستی و وجود روانی و گذاشتن بذر افکار منفی خویش است.

آیا راه مقابله ای وجود دارد؟

آیا می توان در فضایی بدین گونه تلاشی برای اخلاقیات و حفظ بقایای انسانیت در خویش و در دیگران داشت؟ آیا مهربانی را می توان زنده نگه

داشت و یا در ادامه صحنه های وحشتناک خشونت و افسردگی همگان را ناپود خواهد ساخت؟

امید تنها موردی است که به ذهنم خطور نمود و این را از مطالب ویکتور فرانکل زمانی که در اردوگاه نازی ها بود بدان دست یافته بود به یاد آوردم که در کتابی با نام معنادرمانی بدان پرداخته بود. چگونه بود که خود قبلاً با خواندن کتاب آن را قابل تصور می ساختم حال نیز با یادآوری وقایع کتاب که برای نویسنده (فرانکل) در آن وضعیت اردوگاه پیش آمده بود به سختی های او فکر کردم و آن را از لحاظ روانی به گونه ای لمس نمودم. عدم امنیت روانی حادثه ای است که هریک از ما ممکن است تجربه نماییم و در هر مرحله ای از آن امکان خود ویرانگری وجود دارد. اما این راه کار نباید به سادگی پذیرفته گردد بلکه باید با آن مبارزه کرد. خود را با امیدی که با خواندن کتاب معنا درمانی فرانکل که در ذهن داشتم مشغول نمودم و تصمیم به ادامه به عنوان مبارزی که باید با افکار منفی در خود و در دیگران مبارزه می نماید تجسم کنم و اینکه نباید تسلیم وضعیت اسفناک گشت و راه کار می تواند در توانمند ساختن روانی خویش و دیگران و صبر و استقامت روانی در خود و دیگران باشد. ما خویش را در گونه ای ناامیدی در زمان های متفاوت یافته ایم اما این ناامیدی اگر همراه با بحران به این عظیمی باشد فضای روانی وحشتناکی را در پی خود به ارمغان خواهد آورد که راه برون رفت در همان تغییر

نامیدی با امیدی است که هر چند می‌تواند کاذب باشد اما همین کاذب بودن خود دلیلی است که از صحنه‌های بزرگ هراس و وحشت، به سلامت عبور نماییم و صحنه مبارزه را از هراس و وحشت به استرس تغییر نماییم و این استرس را نیز با تلاشی در جایگاه خودش حذف نمود. اما زمانی که وضعیت وحشت است نمی‌توان خود را با پندار خیالی آرام نمود بلکه صرفاً باید وضعیت را بحرانی تشخیص داده و راه کار و علاج خویش که همانا تغییر وضعیت روانی است؛ ایجاد گردد و این در زمانی است که وحشت از امری واقعی در بیرون، آن را فاجعه بار نماید چون در این صورت تنها راه کار نجات جان و فرار از برای زنده ماندن و در قید حیات بودن خود را نمایان می‌سازد. شب را با همین افکار به پایان می‌بردم و این چنین خود را به حوادث روز بعد ارجاع دادم. صبح روز دیگری در میان شلوغی اردوگاه که خواب را از چشمان می‌گرفت با تابش مستقیم نور آفتاب به من نیز که در داخل ماشین خوابیده بودم خویش را در یک وضعیت نامناسبی یافتم سریع بلند شده و به سوی خانه راهی گشتم وضعیت تکراری خسته کننده و بی‌آیندگی موج می‌زد. پس لرزه آرامش را از همه ستانده بود. خبرها نیز از ادامه وضعیت به مدتی نامعلوم حکایت می‌کند و اما این خود از اهمیت زندگی نمی‌کاست و باید مراقب می‌بود که فرصت‌هایی که در آینده پیش می‌آید در صدد رشد خود بهره جست و از وضعیت تکراری خود را خلاصی یافت. سیمای شهر به کل به حالت ماتم درآمده است. بعد از بررسی اوضاع خانه دوباره به اردوگاه

بازگشتم آنجا حادثه‌ای مرا به خود مشغول گردانید. اشخاصی از شهرهای دیگر به کمک شتافته بودند و خود را در نقش یاری‌گر یافته بودند و در میان انبوه چادرها و مردمان حاضر در اردوگاه مشتاقانه و بدون چشم داشت و ایثارگرانه مشغول کمک رسانی بودند بدون اینکه از طرف نهاد یا خدمات یا امکاناتی حمایت کردند و صرفاً توسط مهربانی خویش اقدام به تهیه وسایلی نموده بودند و خود با دستان مهربان و پر از محبت در میان مردم مشغول توزیع بودند صحنه‌هایی بسیار زیبا و به یادماندنی شکل گرفت. خود از دیدن صحنه‌های مهربانی انسانیت نسبت به همدیگر خوشحال شدم و شخصاً به نزدشان رفته و از مهربانی و ایثارشان تشکر نمودم.

اما در تفکرات خویش نیز اندوهی موج می‌زد که وضعیت این اندازه به یک باره بغرنج گشته است و زندگی همگان را متأثر و سرگردان و آینده را برای همگان نامعلوم ساخته است. در حال و هوای بدی قرار گرفتم و خود را به یکباره در میان موج تفکرات منفی یافتم و اما چاره‌ای نبود و باید از همه جوانب بدان نگریست و آن را بررسی نمود. ما چگونه به یکباره مرگ را تجربه و از آن گذر نمودیم و چگونه به یکباره زندگی در اردوگاهی را به اجبار در حال تجربه کردن هستیم. چگونه است که به یکباره در شمول آسیب دیده قرار گرفته‌ایم. هنوز مرحله پذیرش مسئله بحران برای خویش صورت نگرفته است. حال ممکن است این برای اکثر کسانی که

در وضعیت بحران قرار دارند نیز اینگونه باشد که بحران را به سختی و در حال عبور از آن قرار دارند. سیر سریع حوادث امکان پذیرش آن را سخت نموده است. گذر از چنین مرحله‌ای زمانی دیگر را می‌طلبد و حوادث دیگری را نیاز است که باید سعی نمود آن را به فراخور امکانات در دسترس به گونه‌ای تدریجی در ذهن و افکار خویش وارد نمود و آن را پذیرش کرد. در طی روز چندین بار به اطراف شهر رفتم و نگاهی کلی به اتفاقات و واکنش‌ها و وضعیت موجود نمودم تا شاید در پذیرش حادثه کمکی نماید. با مردم سر صحبت را می‌گشودم در گوشه‌های شهر جویای حال و درد دل‌های آنان را می‌شنیدم تا بلکه عمق فاجعه را از عینک‌های ذهنی متفاوت نگریستن، مفری برای پیدا نمودن راه کاری برای پذیرش حادثه اتفاق افتاده، باشد. در این چنین فضایی بود که خود نیز به کرار دچار هیجانات می‌شدم و در خلوت خویش ناخودآگاه چنین می‌شد و اشک در دیدگان می‌نشست. عمق فاجعه و سیر سریع حوادث مجال تفکر در فضایی آرامبخش را از همگان ستانده بود. به دنبال اندیشه‌های دیگران و خواسته‌هایشان و برداشتی کلی از مردمان و فضای شهر به کنکاش خود ادامه دادم. با خویش چنین ندایی سر دادم که "امروز را هرچه بادآباد به این امر اختصاص خواهم داد."

به دیدار یکی از دانش آموزان دبیرستانی رفتم که خانه کامل ویران شده و پدر نیز در حادثه فوت شده بود. وضعیت بسیار دردناک بود خواهرش نیز در بیمارستان بود که حدود یک ساعت در زیر آوار مانده بود تا

امدادگران فامیل او را نجات داده بودند. وضعیت بدتر از آن بود که در تصور می‌آمد. اما راه کار چیست؟

آیا راه کار در نالیدن به تنهایی است یا باید دید و پنداشت و گذر نمود و به آینده‌ای که آن هم نامعلوم است؛ امید بست؟

آیا می‌توان خود را به کناری زد و فارغ از مشکلات پیش آمده در اندرون خویش با خیالات خود نشست و برخاست داشت؟ قطعاً نمی‌توان بی تفاوت بود.

قطعاً نمی‌توان نادیده پنداشت و هرگز نمی‌توان از حوادث گذر و به خیالات پناه برد.

چون این امر از اندوه نمی‌کاهد و این نیز خود بساط مشکلات دیگری را می‌گستراند. حال چه باید کرد؟

آیا نه این است که مشکل بوجود آمده است و نمی‌توان از آن گریخت. نمی‌توان آن را نادیده پنداشت و نمی‌توان خود را نیز به کناری نهاد. روند حوادث سریع است و ما در یک بحران گرفتار گشته‌ایم گویی که در یک چاهی گرفتار شده‌ایم و نه یارای بیرون جهیدن و نه یارای زیستن در آن را داریم و در حال حاضر در داخل چاه به دیوارها چنگ می‌زنیم تا شاید بتوانیم خود را بیرون کشیده و نجات یابیم.

به سراغ یکی از اقوام رفته‌ام خانه‌اش در دو طبقه بیشتر به سنگر جنگ‌های چریکی شهری می‌ماند تا یک خانه‌ای که ما از آن انتظار و تصورش را

داریم. هر گوشه‌ای از آن آثار ناراحتی و شکست و افتادن و به زور در حال مقاومت برای نیافتادن است و هر لحظه امکان فروریختن آن به وضوح قابل مشاهده است. خانواده در گوشه‌ای دورتر چادر زده و جمعیت خانواده نیز زیاد است. همگی خود را در دورتر از خانه قرار داده و به آن زل زده‌اند. تمام زندگی و حاصل رنج‌های آنان همین خانه است که آن هم دیگر امکان وجودی ندارد و حتی وجود آن نیز به جهنمی تبدیل شده و هر لحظه امکان ریزش و فروافتادنش می‌رود و این خود نشانه‌ای از نابودی زندگی و زحمت‌های چندین ساله‌ای است که ساکنان آن برای ساختن آینده‌ای که در پناه آن آرامش یابند؛ می‌باشد. خطری چنین و حتی بدتر شهر را در بر گرفته است. جماعت خانه ناراحت و محزون دچار شوک حادثه و ناراحت از اینکه در جلو چشمانشان خانه به کل در حال فروریختن است و آنان نمی‌توانند کاری انجام دهند. منظره‌ای بس دردناک است که خود به عنوان داخل در حادثه و بیرون از فضای آن خانواده یارای مقاومت در برابر این اندوه را نداشتیم. آنان را ترک کرده به گوشه‌ای دیگر به سراغ کسان دیگر حادثه دیده رفتیم. خانه‌ای را مشاهده نمودم که خود آسیب ندیده بود اما چون خانه کناری آن فرو ریخته بود فروریختن آن دلیل فروریختن این خانه را نیز فراهم آورده بود. پدر قبلاً در حادثه‌ای فوت شده بود و اهل خانه بی سرپرست و مشکلات اقتصادی نیز داشتند و این دردی از جنس دیگری بود که خانه خودشان سلامت مانده بود اما توسط خانه کناری فروریخته بود و این ضایعه‌ای بود که با

صحبت با اهل خانه بدان پی بردم. آنان در میان گریه‌های خویش و ناله و داد و فغان به این اشاره می نمودند. صحنه‌ای بس دردناک و حزنی سخت را رقم زده بود که قابل تصور با اندوه‌های دیگر نبود. اینان نیز با این وصف خود را زنده از خانه، در حادثه‌ای که رخ داده بود به سلامت خروج نموده بودند و این برایشان نقطه تسلی بود. نقطه امیدی را یافته بودند که همانا سلامتی خودشان بود که می توانستند توسط چنین نقطه امیدی به زندگی آینده امیدوار بمانند؛ البته اگر زندگی را بتوان در میان خرابه‌ها، گونه‌ای دیگر نگرست و پنداشت نمود که این نیز کار هرکسی نبود. این امید که در اینجا بدان دست یافتم از نوع شادی درونی نبود بلکه مفری برای فرار از مشکلات اهل خانه بود که حداقل خود را بازیابی مجدد نمایند. آنان در مراحل از پذیرش بحران پیش آمده بودند و خود را برای فاجعه های عظیم تر و اندوه و ناراحتی‌هایی که بعدها در اثر زندگی در اردوگاه به وجود خواهد آمد؛ آماده می نمودند و من نیز تنها توانستم بگویم امید خود را از دست ندهید با هم می سازید هر چند سخت است اما زندگی در جریان خواهد بود و چاره‌ای جز این نخواهد بود و ادامه آن و امید به فردایی بهتر را هرگز از یاد نبرید که این درحالی است خود دچار بحرانی روانی گشته بودم.

روز در حال پایان بود و من هنوز به قطعیت نمی توانم از پذیرش حادثه به گونه کامل سخن گشایم اما این از تلاش من برای تغییر وضعیت روانی

خویش خللی وارد نمی ساخت. حال پنداشتم همین تلاش خود برای گذر از بحران و حوادث، می تواند از پذیرش نسبی آن ناشی باشد و روح زندگی را در من بدمد. روان به کل آسیب دیده بود. حوادث مجال تفکر در فضای آرامش بخش را ستانده بود. زندگی در گوشه‌های شهر در حال ویرانی بود. به جای پرداختن به زندگی و نام گذاری آن باید گفت که این صحنه‌های مرگ و نابودی را بیشتر بزرگ نمایی کردن، خود از تأثیر منفی حوادث ناشی می‌گردد پس برای بهتر ساختن روان خویش باید تا جایی که امکان آن می‌رود از واژگان مرگ و نابودی در دایره سخن و افکار پرهیز نمایم. حتی اگر چیزی ویران می‌گردد از بین رفتن زندگی بیان نمایم و بر واژه زندگی امیدی نیز مضاف نمایم تا شاید راه کاری برای بهتر نمودن وضعیت بحرانی و سیر سریعتر پذیرش بحران باشد و بتوانم خویش را تأثیرگذار نه تأثیر پذیر در حوادث سازم. شب از راه رسیده بود و روز سخت و تجربه‌های بسیاری اندوخته شده بود و شاهد اندوه و ناراحتی و در پایان شاهد فضای امیدی بودم که آن خانواده به واسطه زنده ماندن خودشان داشتند. روز را در پی آرامش روانی و پذیرش فاجعه پیش آمده و شب در خلوت آن به سراغ اندیشه‌های خویش رفتم که از بررسی تجارب طول روز حاصل می‌آمد. تجارب به مانند جرقه‌ای از جلو دیدگان می‌گذشت و این دلیلی بود که توان اندیشیدن را در آن شرایط سخت جسمی و روانی از من می‌ستاند. خود پی بردم که در این مرحله تنها راه کار، چاره جویی برای رفع احتیاجات اولیه است چون فعلاً نه

کمکی می‌توانم به کسی نمایم و نه توان رفع احتیاجات کسی را دارم. تصمیم گرفتم مهربان‌تر از قبل رفتار نمایم. خود را در مرحله‌ای از اندیشه به مانند کسانی که از یک قدمی مرگ برگشته‌اند؛ یافتم و این حس بسیار ناراحت‌کننده‌ای ایجاد می‌کرد که تاب و توان را از هرکسی می‌گرفت. به اطراف نگاهی انداختم در آن طرف تر مادری چیزی نداشت که به نوزادش بدهد به ناچار آب و موادشیرینی محلول در آن به خورد نوزاد می‌داد. در گوشه‌ای دیگر کودکانی بودند که احوال بقیه اعضای خانواده را جویا می‌شدند و این در حالی بود که آنها فوت شده بودند. در گوشه‌ای دیگر خانواده‌ای بود که در پی ایجاد مکانی دست ساز از وسایل ابتدایی به مانند نی و نایلون بودند که چادرهای خویش را برای روزهای بارانی در برابر هجوم دانه‌های باران محافظت نمایند. کودکان که قبل از این بسیار به نظافت توجه داشتند حال در خاک و گل و لای اردوگاه خود را یافته بودند و دست و پا و لب همگی به واسطه چنین فضایی و نبود امکانات بهداشتی و آب سالم و کافی ترک برداشته بود. به واسطه چنین نمایی از فضای بیرون، خویش را در یک برهه تاریخی یافتم. برهه‌ای که همراه بحران است. بحرانی فراگیر که تمام انرژی را از من گرفته و من را در دامان حوادثی انداخته، که قبل از این حتی تصور آن را بسیار دهشتناک می‌پنداشتم.

می‌رفت که خود را گم نمایم و آینده خود را به کناری نهم.

می‌رفت که نه تنها امید را به کناری نهم بلکه از پذیرش فاجعه نیز سرباز
زنم و کاری برای تغییر وضع موجود ننمایم.

می‌رفت که از مهربانی و حس‌های اخلاقی و انسانی دورگردم و به یکباره
انسانی دیگر، خویش را یافته بودم. مرحله خطرناکی آغاز شده است و باید
اقدامی فوری انجام گیرد. باید خود را بازبینی دوباره نمایم. باید هرچه
سریعتر به پذیرش واقعه دست یابم و آن را به مانند حادثه‌ای که دیگر
اتفاق افتاده است و حال چه باید کرد؟ چه راه کاری پیش رو دارم؟ چه
امکاناتی برای همگان فراهم است؟ از کجاها می‌توان مدد جست؟ حد
توان و ظرفیت من برای گذر از این مرحله تا کجا است؟

در بازبینی و بررسی اوضاع بودم که خستگی جسمی مجالی برای اندیشه
باقی نگذاشت و چاره جویی و پذیرش را به وقت دیگری موکول نمود.
خواب امان از جسم بریده بود. حد توان جسم نیز حاکی از ظرفیت
محدود آن بود. صبح با صدایی در اردوگاه که مادری دنبال فرزندش
می‌گشت و با صدای بلند فریاد زنان صدایش می‌زد، بلند گشتم. در خوابی
سنگین بودم که چشمانم روزی دیگر با صحنه‌ای در اردوگاه باز می‌شد.
روحیه داشت مساعدتر می‌شد اما این در فراهم شدن راحتی جسمی و
روانی و خواب آرامش بخش نبود؛ بلکه از توانستن اینکه دیگر مسائل و
افکار شب قبل و تلاش دیروز برای حس آرامش درونی و پذیرش حادثه
نتیجه داده بود و خویش را بازیابی مجدد نموده بودم. قبل از اینکه مکان

خوابیدنم را بر روی صندلی های عقب خودرو ترک کنم از خویش این سؤال را پرسیدم که:

آیا آماده‌ام برای روز دیگر، مشکلات زندگی در چنین وضعیتی را تاب آورم؟

آیا با پذیرش حادثه می‌توان مقاومت و حس مبارزه جویی در مقابل مشکلات را در خویش قوی گرداند؟ صحنه‌هایی از زندگی گذشته به مانند جرعه‌ای از مقابل دیدگان گذشت. که خود را توانمند می‌یافتم و حال در پی این هستم که آیا توان و یارای مقابله با مشکلات را دارم یا خیر؟ تبسمی حاکی از اینکه در گذشته چگونه می‌اندیشیدم و حال و در کجا، چه افکاری مرا به خود مشغول داشته است. مزاحی در بین افکار آشفته مرا آماده برای شروع روز جدیدی نموده بود. اما این آغاز روز نو، خود با آرامشی حاکی نبود. چون همان گونه ذکر آن رفت خانواده‌ای با تجهیزات ابتدایی برای مقابله با روزهای بارانی تقلا می‌نمودند و به یادم آمد که ما نیز هنوز خود را برای باران که اخبار واصله از احتمال رسیدن موج بارندگی به زودی حکایت می‌کرد؛ آماده نبودیم. کمکی حس کرختی و بی حالی داشتم اما با این حس چاره‌ای نبود و اهل خانه که در درون چادر بودند، باید جایگاه ایمنی برای مقابله باران احتمالی، ایجاد نماییم. در اردوگاه حس همکاری و همدلی در میان جمع موج می‌زد اطراف چادر را خالی نمودیم تا آب احتمالی به مانند جوی از اطراف

بگذرد و مصون از خیس شدن گردیم. روزی سخت خود را مشغول امری می‌کردم که قبل از این فاجعه حتی وقت خود را برای امورات جزئی هدر نمی‌دادم و از ارزش داشتن زمان سخن می‌راندم حال خود را مشغول و در میان مشکلات روز مرگی یافته بودم که چاره‌ای جز انجام آن نیز نداشتیم. هر کسی در شرایط اجبار باید دست به اقدامی بزند اما این مقایسه قبل و بعد از حادثه و خود را از نو دیدن و بازبینی نمودن نه نشان از شکایت من بود بلکه بواسطه آن با ذهن خود بازی می‌نمودم که بنگر چه می‌اندیشیدی و حال چه کاری انجام می‌دهی. همین باعث می‌گشت از مشکلات بیرونی فاصله و تبسمی ایجاد گردد. و این گونه روز با افکار پذیرش و حس کرختی در ابتدای روز به پایان رسیده بود. روزهای حاصل فعالیت فیزیکی بدون هیچ گونه ثمره‌ای علمی و یا اندیشه‌ای که به توان آن را بارور نمود. روز به پایان رسیده بود اما ماجرای شب باقی مانده بود و در خستگی مفرط بودیم که کمک‌ها در اطراف اردوگاه در حال توزیع بودند اما به علت شدت خستگی توان رفتن و آن هم چون شیوه‌ای انسانی در توزیع اقلام در ابتدا موجود نبود؛ توان و یارای مقابله با هجوم گرسنگان و آسیب دیدگان را در خویش نیافتم بنابراین تصمیم گرفتم با همان مقدار اقلامی که موجود هست شب را به سر بریم و تهیه مایحتاج را به زمان دیگری موکول نماییم. آینده‌ای بس مبهم در روبروی خویش و جامعه و شهر می‌دیدم. آینده‌ای با شهری که دچار آسیبی به این بزرگی گشته:

آیا دیگر می‌توان بدان (شهر) دلخوش داشت و در آن روزی در آینده‌ای نزدیک با آسودگی زیست؟

آیا می‌توان در لابه لای برگه های روزهای زندگی آثاری از حیات انسانی و اخلاقی و تعالی و رشد را یافت؟

مهربانی به کجا در حال کوچ است؟ مردمان داغ دیده و رنجور از فاجعه و بحران پس از آن را با چه دارویی می‌توان شفا بخشید؟

آسیب دیدگان روانی را که خود نیز به مشکلات آن دچار گشته بودم آیا میتوان آنان را به قبل از حوادث برگرداند و کامل حادثه را از دیدگان

ذهن آنان کنار زد و زندگی حاصل از آرامش را دوباره تجربه نمایند؟

آیا می‌توان آسیب دیدگان اقتصادی را کمک نمود که به روزهای قبل بازگردند و درد آن را برایشان کمتر نمود؟

آیا محبت و مهربانی آن اندازه به درد کشیده‌ها می‌رسد که اینان بتوانند خود را در شروعی دوباره بیابند یا خود دردی می‌گردند که نه تنها درمانی

در خویش سراغ نمی‌بینند بلکه با وعده‌های توخالی خود بسان گرگی می‌گردند که بر زخم‌های آسیب دیدگان نمک می‌پاشند؟

فضا بسیار مایوس کننده و ملالت بار بود. نه یارای فرار از وضعیت موجود را داشتیم و نه یارای مقاومت در برابر حوادث، کامل شکست روانی را به

تجارب خود می‌افزودیم و این چنین حس ناامیدی و افسردگی از ذهن تراوش می‌نمود.

فضایی که هر کسی را نتوان بدان پی برد مگر اینکه تمام درب‌های فکری را بر روی او بالاجبار ببندیم و او را در یک مرحله تاریخی - اجتماعی از زندگی واقع گردانیم که صرفاً محکوم به شکست را تجربه نماید.

بدین گونه شب نیز داشت با چنین افکاری آزاردهنده می‌گشت به فضای بیرون چادر پناه بردم و رو به سوی آسمان، تا شاید گشایشی در اندیشه ایجاد و بسوی نقطه امید ری رهنما گردم. آسمان صاف با چند تکه ابر و ماه نیز در قوس کامل خودش و این چنین کمی با نگاه به آسمان آرام گشتم و از افکار پریشانم بدور می‌شدم و توانستم برای استراحت در درون چادر با وضعیت موجود آماده گردم. روزی دیگر شروع گشته بود صبحی که شب با چنان آسمان صاف با چند تکه ابر و حالت هوای ابری و بارانی را در بعدظهر به ذهن یادآوری می‌نمود. همان گونه که ذکر آن رفت در روزهای گذشته خویش را برای چنین بارندگی آماده نموده بودیم و در اردوگاه نیز هر کسی که توانسته بود خود را محافظ از باران و سرما نموده بود و هر کسی نیز که سستی در این کار انجام داده بود به سرعت خود را در خطر آب گرفتگی در میان اردوگاه یافته بود و شروع به تلاشی مضاعف نموده بود که بتواند خود را برای مقابله با باران مصون نگاه دارد. دنیای ذهنی خانه‌های چنین و چنان به چادرهایی چنین و چنان تغییر یافته بود. دنیای ذهنی خانوم‌هایی که آشپزخانه‌های مجهزی در افکار می‌پروراندند حال با وسایل ابتدایی در حال رفع و رجوع خانواده با امکانات ابتدایی و محدودی بودند که قبل از این در تفریحات نیز این

گونه برایشان سخت می‌نمود. دنیای ذهنی بچه‌ها را در اسباب بازی‌های چنین و چنان همگان دیده‌ایم اما حال با امکانات محدودی خود را مشغول گردانیده‌اند و همگی خود و دنیای ذهنی خویش را به سمت سازگاری تغییر داده بودند. هم ناراحت کننده و هم مقداری سایه امید را می‌توان مشاهده نمود. ناراحتی بدین گونه که این بچه‌ها که در این سنین باید رشد روانی خود را تجربه نمایند و بدین گونه محبوس اوامر و جبرهای بیرونی واقع گشته‌اند و از فضای رشد و بالندگی خود فاصله گرفته و حتی در بعضی خانواده‌ها به دیده موجودات اضافی در این شرایط سخت شاید پنداشته گردند. و اما خوشحال از این مسئله که همین بچه‌ها با چنین تجاربی در آینده خود به توانمندی در اجتماع تبدیل می‌گردند که بتوانند عضوی مؤثر و مفید برای انسان و اخلاق جهانی گردند. و حال نکته دیگر اینکه همین بچه‌ها روح امید را در خانواده‌ها زنده نگاه داشته و دلیل زندگی و نمایی از فعالیت در خلوت و درد مردمان حادثه دیده هستند. روز در میانه خود بود که عده‌ای به سمت بیرون اردوگاه هجوم بردند. هنرمندان و ورزش کاران و بزرگان عرصه اجتماع و هنر و ورزش به دیدار مردم شتافته بودند. زنگ تفریحی برای اندیشگاه خویش ایجاد گشت که چگونه مردم با این همه درد به دیدار آنان شاد می‌گشتند و این از امری حکایت می‌نمود که اگر خواهی در میان مردم محبوب باشی باید خود را از مردم دید. گریه و همدلی و در

مواردی همدردی این عزیزان باعث تسلای خاطری بود که مردم با آن برای لحظاتی خود را تنها حس نکردند و تلاش نمودند قدردان زحمات این بزرگان باشند. از بزرگان عرصه ورزش و هنر و اجتماع که خود را در جمع آوری کمک‌ها می‌دیدند و تلاشی فراگیر و صادقانه می‌نمودند نمی‌توان غافل گشت. عزیزانی که با مردم بودند و در قلب های مردم برای ابد جای خواهند داشت. با مردم نشستند و با مردم بر روی ویرانی‌ها، همدلی و همراهی نمودند و این نقطه‌ای از انسانیت و اخلاق را رقم زده بود که اینان را طلایه دار آن ساخته بود. خود را بسیار تغییر یافته از قبل یافتیم. روح امید به زندگی در اردوگاه برگشته بود که خود شاهد ابراز رضایت مردم از حضور این عزیزان در میان خودشان بوده‌ام. اما عده‌ای نیز در تقلائی گرفتن عکس‌های یادگاری بودند. حس امیدی که نابود گشته بود شکوفه‌های آن در اردوگاه سر برآورده بود. با خود چنین پنداشتم که: چه خوب می‌بود که این حس پایداری گردد و مقطعی نگردد. چه خوب می‌بود که مردم به امیدی واقعی حاصل اندیشه خود دست یابند.

امیدی که آنان را از کوه هم سخت تر نماید.^۱ و آنان را آسیب ناپذیر در مقابل سختی‌های احتمالی آینده نماید. اما برای این، کار بیشتری نیاز بود و تلاش و خواستن خود مردمان نیز احتیاج که با آن از سختی‌ها خود را

۱. چون کوه نیز در حادثه زلزله خود شکاف برداشته و آسیب دیده بود از این جهت از کوه سخت‌تر عنوان می‌گردد.

به سلامت عبور دهند و دچار مشکلات روحی و روانی نگردند. مشکلاتی که آسیب آن در زندگی آینده آنان به مراتب دردناک‌تر می‌نماید و چاره‌ای جز دست‌یابی بدان نیست. همین مردم تجربه جنگ را با خویش داشتند تجاربی که باعث آوارگی و وحشت مردن و فرار و وضعیت فلاکت باری که کل زندگی‌شان را از دست داده و عزیزانی را نیز تقدیم آن حادثه نموده بودند. در آن تجربه نیز به مدت چندین سال کل زندگی را رها و در حال فرار، زندگی کرده بودند. نه تنها زندگی و خانه و سکونتگاه خویش را رها نموده بودند بلکه خود در پشت جبهه جنگ از صدمات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و انسانی آن در امان نبودند. اینان مقاوم گشته بودند و ایثار را در حوادث مختلف به نمایش گذاشته بودند. آیا می‌توان از مردمی که حوادث نابودی و دوباره ساختن و نابودی زندگی و عمرشان را در برهه‌ای از زمان را در تجربه‌هایشان داشتند به راحتی انتظار داشته باشیم که دوباره قسمتی از عمر و کل زندگی‌شان را فنا شده در برهه‌ای زمانی دیگری بیابیم. این از دردی عظیم حکایت می‌نمود که اینان به کدامین گونه دیگر باید طعم نابودی و دوباره ساختن را انتظار بکشند. آیا این از فلاکت و بدبختی این مردمان حکایت نمی‌کند؟ ذهن و افکار پریشان‌کننده که حاکی از ناامیدی بود؛ می‌رفت که قدرت و توان را در برابر مشکلات به یأس و ناامیدی و هیجان پرخاشگری از وضعیت بوجود آمده تغییر دهد. باید خود را جمع بندی دوباره می‌نمودم و از این

افکار دور می‌گشتم. باید کمی با مردم اردوگاه هم کلام کردم تا شاید امکان ارتباط با فضای بیرون از خودم به رهایی از چنین بن بست فکری، یاری‌ام نماید. شب هنگام به دیدار یکی از خانواده‌ها در درون چادر رفتیم. پدر خانواده یک شب قبل از حادثه جراحی داشته بود و شب حادثه با چنان وضعی که در بستر استراحت حاصل از عمل جراحی بود پا به فرار گذاشته بود که زخم‌هایش آزارش می‌داد. و حال اینکه یک زخم دیگر را نیز با خویش از گذشته دردناک شهر داشت. در حادثه جنگ که شهر در سالهای فلاکت قبلی تجربه نموده بود هر دو چشمش را از دست داده بود و حال اینکه از کوچکترین امکانات حکومتی محروم مانده بود. در دیدار با این خانواده، پدر از دردهای خودش در زمان جنگ و حال که وضعیت فرار و آوارگی و اردوگاه دوباره‌ای را به تجارب می‌افزاییم بحث و گفتگو می‌نمود. فرزندان خانواده نیز از وضعیت بوجود آمده حس خوبی نداشتند. اما من خویش را به مثابه کسی که وظیفه‌ام امید بخشیدن است و این در حالی است که خود را ناتوان تر از آن می‌یافتیم که به چنین فضایی امید بخشیم. به همگان توصیه می‌شد که برای وضعیت پیش آمده در قبل از جنگ و حال به واسطه حادثه زلزله نمی‌توان تأثیری مثبت داشت اما می‌توان آینده‌ای حاکی از زندگی نسبی را ساختنی دوباره نمود. و اینکه چاره‌ای نیست و باید به چنین صحبت‌هایی با امید در خود نیز تأثیر داشت و خودم را در یک وضعیت مناسب روانی می‌یافتم. دیدار با خانواده

تأثیر مثبت خود را بر روان و افکار گذاشته و حال در انتهای دیدار، حس مثبت حاکی از ساختن آینده را با خویش به چادر و جایگاه خواب بردم. خیلی خسته و روز سختی را گذرانده و حال زمان استراحت است اما استرس اینکه پس لرزه‌ای دیگر با شدت بر میزان خرابی‌ها بیافزاید همیشه با خویش داشتم. اما حس مثبت را نیز رها نکرده و خود را توانا تر از این مشکلات یافته بودم که می‌توان با صبر و تلاش بر این مشکلات فائق آمد.

آیا زمان ساختن دوباره حس خوشبخت بودن را با خود می‌توانیم داشته باشیم.

حس آرامش را نیز می‌توانیم در آینده تجربه نمایم.

کودکی در جنگ و آوارگی گذشته بود تا آن تمام گشته بود نوجوانی را با ساختن خانه و جوانی نیز با مشاهده بیکاری و فقر جوانان در دامان شهر آزده‌ام بزرگ شده بودیم و حال نیز دور تسلسل ویرانی و نابودی کامل و دوباره ساختن و دوباره سازندگی و ...

آیا این وضعیت را پایانی است؟

آیا وضعیت آسیب‌ها را پایانی بر خود متصور است؟

این شهر از چه روی این چنین داغدار عزیزان خود باشد و از چه روی توان آن را دارد که دوباره خود را شاد گرداند در حالی که مردمش حزن و ویرانی دوباره‌ای را در آینده تجربه نمایند؟

مردم این شهر دیگر حس آرامش را طلب می‌کنند حسی که با آن توان زندگی دوباره‌ای را به شهر بازگردانند. آیا آرامش در آینده‌ای احتمالی با حادثه‌ای دیگر به یکباره ویران نخواهد گشت؟

احتمال ویرانی این شهر هر زمان خود بر استرس‌ها افزایش داده بود. در این افکار خواب و خستگی امان از هشیاری ربوده بود که ناگاه در میانه شب پس لرزه‌ای نسبتاً شدید خواب را از چشمان گرفت. صدای ویرانی خانه‌هایی که آسیب دیده بودند در نزدیکی اردوگاه به گوش رسید و ناله کسانی در چادرهایی دیگر که با خود و خدای خویش سخن می‌راندند و از وضعیت اسفناک موجود شکایت می‌نمودند. سعی نمودم دوباره بخوابم اما به مدت نزدیک به ۲ ساعت از شب را در بستر خواب با استرس‌ها و افکار سرگردان مبارزه کردم تا اینکه دوباره خوابم برده بود و این بار تا زمانی که آفتاب بر اردوگاه در شکل کامل تابیدن گرفته بود؛ خوابیده بودم. روزی دیگر با وضعیتی که از دیشب به ارث رسیده بود در حال آغاز بود بعد از خوردن صبحانه‌ای مختصر، چون آب خوردن در چادر کم شده بود باید به دنبال آب می‌گشتیم. خود را به جایگاه توزیع آب رساندم و تعدادی بطری آب با خویش به چادر آوردم. بعد از این تلاش اولیه در این اوایل روز به مانند روزهای قبل بواسطه پس لرزه‌های شب پیشین و وضعیت آشفته‌ای که ایجاد گشته بود دزدها نیز در دل شب مفری یافته بودند که از این طریق کسب روزی نمایند. به خانه بازگشتم آسیب‌هایی جدید در وضعیت خانه حکایت از شدت پس لرزه‌های شب گذشته داشت

اما بقیه وسایل و خانه به همان وضع روز قبل ثابت در جایگاه خود بودند. با نگاهی به وضعیت ایجاد گشته به نزدیکی چادر در اردوگاه برگشتم بعضی چادرهای خود را جمع می نمودند و به جاهای دیگر شهر و یا به شهرهای دیگر نزد اقوام و نزدیکان خود می رفتند. دیگر مجالی برای وضعیت از قبل که به راحتی نزد چادرها می رفتم مهیا نمی بود وضعیت بدتر شده بود دیگر حتی برای استراحت نیز نمی توانم به چادر برگردم زیرا که آن در جایگاه کناری که بتوانم ماشین را به راحتی در آنجا بدون دغدغه ذهن پارک نمود دیگر فراهم نبود. تصمیم گرفتم خانواده را به کل در اردوگاه رها نمایم و تنهایی درب منزل در درون ماشین استراحت نمایم. وضعیت خانه نیز مناسب نبود. دیوارهایی بودند که در صورت بروز هر حادثه ای همه چیز را به ویرانه ای می کشاندند. بهر حال ماندن در این وضعیت را به ماندن در اردوگاه ترجیح دادم. خود را در طول روز با رفتن به مناطقی دیگر از شهر که آسیب دیده بودند؛ مشغول نمودم. اگر پس لرزه ها امان می داد می خواستم شب را در ماشین استراحت نمایم و این گونه چند روزی سپری گشت و خود را از این روز به روز دیگر می کشاندم تا شاید با زمان مشکلات راه حلی را بیابد و توانست با آن بیشتر خود را سازگار و از استرس ها کاسته گردد.

خبر رسید که ادارات به گونه ای پاره وقت و بتدریج در حال بازگشایی و شهر از حالت تعطیلی کامل به حالت نیمه وقت درآمده است.

آیا این خود زندگی دوباره‌ای است که مدتی از چهره شهر رخت بر بسته است؟

آیا با این اوصاف امیدی به بازگشت با روحیه قبل از بحران برای این مردمان با شهری ویران وجود خواهد داشت؟

اکثر مدارس و ادارات و بانک‌ها یا در ساختمان خراب خود و یا در مکان‌هایی دیگر به کار خودشان (زندگی شهری) نوری تابانده بودند که شاید بتوان در این شرایط بحرانی جانی تازه به شهر برگردانند. مدارس هنوز یک هفته‌ای دیگر به بازگشایی مانده بود که خبر رسمی آن اعلام گردد. مکان‌های آموزشی تخریب و مدارس در یک ساختمان آموزشی در معرض خطر با سه شیفت که هر شیفت یک مدرسه را به خود اختصاص داده بود. اما روحیه بعضی اشخاص و هراس از حادثه دلیلی بود که آنان جرأت نزدیک شدن به ساختمان‌ها را نداشتند. گروه‌های امدادی روانی و روانشناسی و مشاوره‌ای از شهرهای دیگر روانه منطقه شده بودند.

آسیب‌ها بسیار بالا و تنش‌ها در نهایت خود بود. اما سویی امید به شهر تابیده بود که گویا تلاشی مضاعف آن را به ثمر رساند و زندگی، روند طی کردن خود را بازیابد. بعد از گذشت یک هفته از این سختی‌ها مدارس با تحت شرایط بحران بازگشایی شدند. حال اینکه دانش‌آموزان به علت شوک حادثه که بسیار مشکل‌آفرین بود انگیزه آمدن به مدارس را نداشتند و فرصتی نیاز بود تا خود را بازیابند. بعضی عزیزان خود را از دست داده بودند و بعضی نیز در زندگی در اردوگاه و زیرچادرها مجال

پرداختن به امورات تحصیلی را از آنها سلب نموده بود. بعضی اعضای خانواده و بعضی نزدیکان و دوستان خویش را از دست داده بودند و یا در شب حادثه دچار وحشت و هراس ناشی از آن شده بودند. خانه‌هایشان ویران گشته بود و خود را در وضعیت مناسبی برای ادامه تحصیل نمی‌دیدند. بعضی از همکلاسی‌هایشان در حادثه مرده بودند و این نیز تأثیر منفی بر روحیه آنان ایجاد می‌نمود. اما با این وجود مدارس در چنین وضعیتی آغاز گشته بود و هر کسی که توان آن را می‌داشت خود را به مکان تحصیلی می‌رساند. در حین کلاسی خود شاهد بوده‌ام که پس لرزه‌ای نسبتاً شدید آمده بود و دبیران و دانش‌آموزان از ترس و وحشت زده از ساختمان خارج می‌گشتند و به ساختمان آسیب دیده اشاره می‌کردند که این ساختمان با این وضعیت خود باعث تنگناهای جدیدی است و باید اندیشه‌ای برای وضع موجود انجام داد. دانشگاه‌های شهر نیز از جمله پیام نور که مکانی برای درمانگاه صحرایی نظامی شده است و ساختمان آن نیز دچار آسیب گشته است. هر ارگان و نهادی خود را به شیوه‌ای در حال بازگشایی و تقلای زندگی دوباره یافته است. مغازه‌هایی که در چادرها و کانکس‌هایی ایجاد گشته و این چنین شهر از حالت انجماد خروج می‌یابد. اما با این وصف، شهر که قبل از حادثه در سال‌های قبل، تجربه حوادث جنگ را در خاطرات خود داشت بار دیگر چهره‌ای

آشفته و ویران را به خاطرات می افزود و تمام آن خاطرات جنگ و ویرانی برای همگان که در میانه و پایان زندگی خود بودند تداعی می گشت. آیا وضعیت نامناسب شهر را می توان دوباره احیا و روح زندگی را در آن یافت؟

تنها امیدی است که برای این مردمان بجای مانده است اما امیدها نیز در سختی ها کم رنگ تر می گردند و هر چه سختی بیشتر باشد و امکانات در دسترس محدودتر، امید نیز کم رنگ تر و این نتیجه بدی را در آینده رقم خواهد زد. گذر از چنین وضعیت آشفته ای تنها با امداد و کمک هایی میسر است که از توان مردم کمک کننده خارج است و باید دولت چاره ای بیابد. مردمان از دوباره ساختن بواسطه کمبود امکانات و بنیه مالی ضعیف ناتوان هستند و این مشکلی است که دولت نیز تدبیری برای آن نیافته است و این قفل و مشکل برای خود آسیب دیدگان بجای مانده است. کمک هایی اندک و ناقص آن هم به عنوان وام نمی تواند کلید درب های مشکلات باشد و بیشتر گویای عمق دردهای زخم خوردگان زلزله زده است. گره ای که کلیدهای آن انگار گم شده و یا کلید دولت مردان به چنین قفل هایی کارساز نخواهد بود.

مشکلات بسیار در حوزه های مختلف، خود را در مدیریت شهری و ستاد بحران و یا در مراکز امدادی خود را در قالب ناتوان بودن از حجم تقاضاها و درخواست هایی است که در یک زندگی آرام همگان، آن را احتیاج دارند. آب شهری با وجود اینکه عنوان می گردد که قابل شرب است اما

هنوز بعد از گذشت بیش از یک ماه با هر پس لرزه‌ای گل آلود می‌گردد. میزان خاک محلول در آب با جوشاندن آن بیشتر هویدا می‌گردد. حجم کمک‌های امدادی بسیار زیاد است اما چون در اختیار عده‌ای خاص از ارگان‌هایی است که به عنوان مسئول توزیع شناخته شده‌اند و حتی خارج از دایره آنان نیز کسانی را خودشان به عنوان نیروی مردمی معرفی نموده‌اند خود مشکلی دیگر است که حجم کمک‌ها با میزان کمکی که به دستان مردم میرسد در عدم تعادل هستند. اما راه کار چیست؟

چرا از نیروهای مردمی که خودشان سابقه مثبتی در گذشته در بین مردم ندارند استفاده می‌گردد؟

چرا از گروه‌های مردمی به عنوان فشار بر چنین توزیع کنندگان قرار ندهیم که راه هرگونه تخلف و ایجاد شبهات در این زمینه مسدود گردد؟ چرا درد دل و همدلی‌های مردم را به حرف‌های تکراری تعبیر، و آنها را از مواهب نعمات کمک‌های مردمی محروم می‌کنیم؟

مسئولان چرا با یک دید غالب انسانی و اخلاقی و اجتماعی در حوزه اختیار خودشان عمل نمی‌نمایند و در صورت توزیع اقلام و کمک‌های امدادی صرفاً به اندوخته بی اخلاقی و عدم انسانیت خویش می‌افزایند؟ مشکلات در چنین وضعیتی بسیارند و زلزله‌های انسانی عظیمی در عرصه‌های اجتماع، فرهنگ و گفتمان شهری و ... در حال نمایان شدن است. نیروهای ایثارگر روانشناس و مشاوره به شهر آمده بودند اما بدون

درک ساختار فرهنگی و غالب مشکلات محلی اینان قادر به تأثیرگذاری مثبت در راستای امداد جمعی نخواهند بود. نظمی که در شهر با چنین حادثه‌ای به بی نظمی تغییر ماهیت داده است صرفاً می‌توان خود را از یک مشکل به مشکل دیگر کشاند و به هیچ امر واقعی و حقیقی از اساس در راستای کمک و امداد به ساکنان شهر و زنده نگه داشتن روح امید بدون دست یافتن به امکانات و ترسیم آینده‌ای روشن برای مردمان شهر راه به جایی نخواهد برد. مضاف بر این مشکلات تجربه‌ای که از عرصه جنگ و ویرانی حاصل از آن در اندوخته خویش دارند حاکی از حس بسیار منفی به آینده‌ای است که راه برون رفت آن هر لحظه در حال زنده شدن است. امید است که راه برون رفتی تعیین گردد که در غیر این صورت تا این لحظه که در حال نوشتن این مطلب هستم خود مطابق شواهد خویش خطر افسردگی در عده‌ای و پرخاشگری ناشی از آن را که به بیرون منتقل شده است که در این مراحل نیز اگر درمانی صورت نگیرد احتمال خودکشی و انتقال خشم به درون خطری جدی است. بعد از گذشت حدود ۴۰ روز از حادثه عظیم همه از حالت آرامش نسبی و اینکه پس لرزه‌ها دیگر به شدت خطرناکی نخواهد بود و نباید از آن هراسی داشت سخن می‌رانند. اما به ناگاه در یک شب استان البرز و شهر سرپل‌ذهاب به فاصله ۴ دقیقه که در ملارد البرز ۲۳:۲۷ دقیقه شب و سرپل‌ذهاب ۲۳:۳۱ دقیقه شب خواب را از چشمان ربود و همگان را در یک وحشت دوباره و تداعی حادثه به گونه‌ای ترسناک نمود. و حال مرکز

استان نیز بواسطه زلزله‌ای در آن نزدیکی، در کرماشان نیز مردم در یک حالت عدم آرامش قرار گرفته بودند. چنین وضعیتی را توان و نیروی عظیم روانی برای مقابله با آن احتیاج است که خطر مرگ و نابودی همچنان بر صفحه ذهن نقش بسته است. گویی حادثه عظیم خود را در خط پایان نیافته و هر لحظه حادثه‌ای دیگر مجال اندیشه را از همگان بواسطه عدم آرامش سلب می‌نماید. آوار برداری از خانه‌ها شروع شده است. خانه‌ها و محله‌ها به کل توسط ماشین‌هایی بی روح در حال نابودی زندگانی و بجای گذاشتن چهره‌ای یأس آور هستند که از شهری پویا و در حال رشد و بالندگی فقط نامی بجای باقی بگذارند. چهره شهر به ویرانه‌ای نزدیک گشته است. هر یک از ساکنان شهر را نه توان ماندن دارند و نه توان رفتن و کوچ به جاهای دیگر و حال در باتلاق مشکلات دیروز و امروز خود را گرفتار یافته‌اند.

وضعیت اسفناک انگار در چند روز و چندسال خود را به پایان نخواهد دید بلکه این وضع تداوم و در حال گسترش اثرات خود بر عرصه‌های دیگر زندگی از جمله:

- ❖ عدم تعادل زندگی در حالت آرامش.
- ❖ عدم رشد و بالندگی فکری در میان جوانان.
- ❖ عدم رشد و تعالی در مابین کودکان و دانش آموزان.
- ❖ نبودن حس اعتماد به آینده.

❖ نبودن امکانات تفریحی و یا حتی تلاش در جهت آن.

❖ نبودن فضای علمی و بحث پیرامون موضوعات و عدم رسیدگی کامل و وافی به مشکلات شهر و تبدیل آن از رو به رشد به رو به ویرانی خود همگی گویای وضعیت غمناکی است که ما را از امید به ناامیدی می‌کشاند.

اما روحیه مبارزه در راه زندگی و آرامش در شهر همچنان زنده است. روحیه‌ای که گذشته را با تمام استرس و تجارب جنگ و آوارگی و ویرانی و دوباره ساختن را در پیشینه خویش دارد و حال بار دیگر در برهه‌ای از آزمایش استقامت خود بر نیروهای مبارز خود تکیه نموده و در حال ساختن دوباره‌ای با تمام مشکلات و آسیب‌های احتمالی است. چنین روحیه‌ای را در شهر سراغ هست و خود شاهد بر این هستم مردمی که چنین مقاوم و در پیگیری خواسته‌های رو به تعالی و آرامش هستند بر همه مشکلات فائق خواهند آمد و هر لحظه در خویش بازیابی مجددی در سوی روشنایی می‌نمایند و به سوی خورشیدی تابان که آنان را از شبی وحشتناک می‌رهاند در تکاپو و تقلا هستند.

بعد از گذشت بیش از یک ماه از حادثه، واکنش‌ها متفاوت گشته است همگان به عمق فاجعه و حوادث ویرانی بعدی که در اذهان و فضای بیرونی واقعی ایجاد نموده است پی برده‌اند.

فقر اقتصادی و اجتماعی که این حادثه در پی خواهد داشت.

عدم ارائه امکانات و تسهیلات که خود مضاف بر علیت است و تمام کمک‌ها نیز توسط اقشاری از مردم که متصل به نهادهایی از قدرت و نفوذ هستند به تاراج برده شده است.

تمام امکانات و سرمایه نیز از شهر در پی بیرون رفتن است. و
انگار روح زندگی را از آن به زور فراری داده باشند. علاوه بر مشکلات اقتصادی که دلیل بسیاری از وضعیت موجود بلا تکلیفی است و عدم پیگیری خواسته‌ها توسط نمایندگان شهری و یا استانی و یا کشوری، شهر در حال فروپاشی است.

صحنه‌هایی از تخریب شهر توسط توسط بلدزورها نمایی تاریک از آینده‌ای مبهم را به اذهان می‌تاباند که سویی از خورشید در آن مجال بروز و ظهور نخواهد داشت. فروپاشی نهادهای اجتماعی از جمله روابط و ارتباطات اخلاقی در پی این حادثه هنوز شکل نگرفته است اما خطر آن هر لحظه احساس می‌گردد.

دنیایی بس تاریک که هر کسی را یارای مقابله با وضعیت موجود بلا تکلیفی و فقر اقتصادی و اجتماعی حاصل از آن را نخواهد داشت.
آیا خانه‌هایی که ویران می‌گردد صاحبان آن توان ساختن و یا انگیزه‌ای برای احیای دوباره آن را دارند؟

ضمانت ساختن دوباره‌ای که بعدها در حادثه‌ای دیگر به دور تسلسل نابودی دچار نگردد؛ چیست؟^۱

زندگی در بلاتکلیفی و ناامیدی و در اردوگاه و زیر چادرهایی سرد و بی روح از مردم گونه‌ای دیگر از انسان‌هایی را پرورش داده است که از نظرگاه اخلاقی و روحی بسی متفاوت گشته‌اند. نگاه تبعیض آمیز در حال افزون گشتن است. نگاره‌هایی از گونه ضعف و بیچارگی خود از مردمان، غالبی از اندیشه‌هایی را ایجاد نموده است که در فرهنگ شهری در حال نفوذ و انتشار است. زندگی با چنین پیچ و چرخش‌هایی که در پی دارد در حال ادامه است. اما از زندگی شادمان‌انگیزه و امید حاصل که در مرکز ثقل زندگی است خبری نیست. بلکه زندگی به مانند زنده ماندن و گذر از مشکلات با به تعویق انداختن راه حلی برای آن چه از لحاظ فردی و چه اجتماعی و شهری تعریف دیگری یافته است. در پس لرزه‌هایی که هر روز به وفور در حال فرود بر مردمان است و گویی اذهان نسبت به آن در حال عادت نمودن است اما هر بار وحشت و عدم سازگاری را ایجاد می‌نماید که زندگانی را مختل می‌گرداند. هزینه ماندن و تقلا نمودن برای چنین وضعیتی بسیار رو به افزون گشتن شده است. عدم آرامشی نیز به روحیه ناامیدی و پرخاشگری چه در گفتار و چه در روابط اجتماعی خود

۱. مجال پرداختن به تمام زوایای آسیب وارده در همه عرصه‌ها فراهم نیست. بنابراین از اینکه خود را مشغول پرداختن به تمام عرصه‌ها نمایم از اهداف این متن آن را دور می‌پندارم.

را به گونه‌ای علنی در حال نمود یافتن است. به واسطه عدم تخلیه مناسب هیجان‌ات در لحظه حادثه همچنان اخبار تکان دهنده‌ای از جوشش هیجان‌ات از اشخاص مختلف به شیوه‌ای دردناک ذهن را آشفته می‌گرداند. کوتاه بینی و کوتاه ذهنی در پنداشتی اصولی از مشکلات، شهر را در گرداب حوادث اجتماعی متفاوتی قرار داده است. در این وضعیت مجال رشد و فرا رفتن از خویشتن آوارگی و پرداختن به شادکامی و آرام بودن را پر هزینه نموده است. بساط چادر و کانکس ها شهر را در موقعیت آمادگی برای حوادث اجتماعی دیگری نوید می‌دهد. مشکلات حاصل از زندگی در اردوگاه و چادرنشینی و سرمازدگی حاصل از آن همگان را به سرماخوردگی و عدم کیفیت بهتر زندگی، آنان را از لحاظ جسمی ضعیف ساخته است. سیستم ایمنی بدن برای عدم آرامش و تنش حاصل از حادثه در حال آسیب دیدن است. مجال پرداختن به جسم و رسیدگی به امورات بهداشتی زنده ماندن را با سختی مواجه نموده است. برای مردمان در اردوگاه سرویس بهداشتی و استحمام صحرائی قرار داده شده است. اردوگاه‌هایی از چادر و کانکس در گوشه‌هایی از شهر یادآور عمق حادثه‌ای است که بسی دهشتناک بوده و خطرات و پیامد ناراحت کننده آن بسی سخت‌تر می‌نماید. عده‌ای در حال کوچ و مهاجرت و آماده‌سازی در این راستا هستند.

این همگی برشی از زندگی در میان مردمان و حوادث طبیعی و اجتماعی و فرهنگی است که گریبانگیر مردمانی را در پاییز و زمستان گرفته که موج خطرات آن همچنان بر شهر سایه افکنده است. فرار از وضعیت موجود راه کار منطقی نیست و همچنان که ذکر آن رفته است باید با آن کنار آمد و خود را در مسیر پذیرش آن قرار داد. حادثه با تمام سختی و مشکلات خودش پیامدهای عظیمی برای هر شخص به گونه‌ای فردی و مردم به گونه‌ای جمعی و شهر در کلیت آن در صحنه‌هایی در اجتماع و روحیه مردمان وارد نموده است. کسی در سخت بودن همگی مشکلات و اینکه مردمان را در شرایط سخت اقتصادی و ابعاد اجتماعی و گونه‌ای دیگر از خطرات قرار داده است بحثی ندارد اما اینکه:

آیا راه کار منطقی که بتوان مردمان را از این بحران نجات داد و آنها را به مشکلات عظیم تر اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی دچار نمود؛ وجود دارد؟

آیا کسانی دلسوز و همدلانه در تحقق و پیگیری خواسته‌ها و اهداف و کم نمودن آلام و رنج‌های مردم صادقانه عمل می‌نمایند؟
آیا گوشه‌هایی از مشکلات توسط کارشناسان مربوطه در حال رسیدگی و درمان است؟

کدامین مشکلات به کل و در چه عرصه زمانی و طبق چه برنامه و طرح منسجم و مدونی با کدامین اختصاص هزینه‌هایی در حال رفع آن گام می‌گذارند؟

آیا این خود تجربه‌ای در راستای تقویت بخشی جامعه بزرگتر و به عنوان یک آمادگی در بلایای دیگر نگریده می‌گردد؛ تا اینکه عملکردها به بهترین شکل صورت گیرد و نواقص مطابق مشکلات مردم برطرف گردد یا اینکه فقط در حال رفع مسئولیت از خویش و انداختن مشکلات بر شانه‌های ضعیف و زخم خورده مردم هستند که چه در زمان جنگ و چه سازندگی و پس از آن و اکنون نیز با این حادثه زلزله عظیمی که دچار گشته‌اند که کل آرزوهای مردمان و فرزندان و آیندگان این شهر و ملت در معرض نابودی و ویرانی قرار گرفته است. نابودی اقتصادی و اجتماعی و نابودی وضعیت روانی و امیدهای یک شهر از روح پیشرفت در جامعه کاستن و روند افزایش آن را به روندی حاکی از عدم پیشرفت و یا منفی می‌کشاند. اما چه می‌توان انجام داد و چگونه می‌توان از این مشکلات رهایی جست و مردمان را به سلامت از این مشکل گذر داد. همگی در نحوه برخورد با مشکلات توسط مسئولان امر قابل مشاهده و در آینده‌ای نزدیک قابل بررسی و تأمل است. امید است که مشکلات خود را به گونه‌ای در راه حل پایداری بیابند و از رنج و درد این مردمان کاسته گردد.

به گونه پایداری و به شکل مستمر و به شدت‌های مختلف در نقاط مختلف کشور موجی از زلزله‌ها ایجاد گشته است. همگان در یک همدلی خود را یافته که آرامش را از همگان سلب نموده است. خود مسئله زلزله حال چه

آسیب‌زا و چه غیر آن با شدت‌های کمتر دلیلی از استرس و تنش و وضعیت آشفته‌ای را پدید می‌آورد که عوارض روحی و روانی آن را می‌توان در ایجاد هیجانات نامتناسب با حادثه و وحشت حاصل از آن مشاهده نمود. هر لحظه نقطه‌ای در حال لرزیدن است و این رقص زمین در همه جا جاری و فعالیت دارد. احتمال خطرات بیشتر نیز هر از چندگاهی دلهره حاصل از آن را بیشتر می‌نماید. در یک شب حاصل از چنین وضعیتی که خود را مدام با خوابی حاصل از بیدار نگشتن دوباره می‌یافتم به خواب رفتم. در میانه خواب خبر رسید که البرز و تهران به شدت برای بار دوم در طول یک هفته گذشته لرزیده بود. موج ترس و وحشت به شهرهای دیگر سرایت کرده بود. در شهر سرپل‌ذهاب نیز لرزیدنی شروع گشته بود انگار که سرما و شب دلیل تاب نیاوردن زمین گشته و از شدت سرما به لرزه افتاده است. مردم هراسان در نزدیکی پایتخت خود را به بیرون ساختمان‌ها رسانده بودند و در شب با دلهره حاصل از آن در بیرون از منازل برای خود سکنی گزیده بودند که خطر زلزله را در یک قدمی خود حس نموده بودند. بنابراین بیشتر و نه اکثر آنان به ماندن در وضعیت سرما و بی‌خوابی و یا عدم آرامش بیرون را به ماندن در خانه ترجیح داده بودند.

حس عجیبی از هراس و در مواردی نیز هیجان‌های غیرضروری بر همه جا سایه افکنده بود. خود نیز در این شب مدام حوادث را پیگیری

می‌نمودم. در ساعت ۴ صبح همان شب برای بار چندم سرپلذهاب دوباره شاهد لرزیدن بود.

آیا در این شب اتفاق عجیبی در حال رخ دادن است یا اینکه به سلامت همه چیز خواهد گذشت؟

در نزدیکی های صبح بی خوابی مجال را از هراس و وحشت ستاند و به خواب فرو رفتم. در زمان خوابیدن نیز زمین چندین بار دیگر عدم آرامش خود را به نمایش گذاشته بود. حال من متوجه آن نشده بودم و غافل از همه موارد پیش آمده بودم. صبح بواسطه شب سختی که داشتیم کمی دیرتر از خواب بیدار شدیم در اولین حرکت حوادث شب قبل به مانند برقی از دیدگان گذشت. سریع حوادث را پیگیری نمودم و انگار که همه چیز به سلامت بوده و فقط همان حادثه شب پیش سخت‌ترین آن تا آن لحظه بوده است. این حادثه باعث گشته بود که مردم به یک ندای واحدی از یک درد مشترک برسند که همگی از یک ناراحتی مشترک در رنج هستند و هیچ کس خود را خارج از دایره ناراحتی نخواهد دید. این حس مشترک باعث اشتراک در حس و هیجان‌های افراد در مکان و شهرهای مختلف کشور شده بود. این حس مشترک دلیلی برای همدلی فراهم آورده بود و این همدلی خود را در یک مردمان خسته و ناراحت که از رقص زلزله وار زمین به ستوه آمده بودند؛ خود را به نمایش می‌گذاشت.

انسان‌ها به تدریج به وضع موجود در حال عادت نمودن بودند و خطر را همیشه در یک قدمی خویش حس می نمودند و آمادگی ذهنی برای هر گونه حادثه‌ای ایجاد گشته بود. همه به اندیشه نجات خود افتاده‌اند و برون رفت از وضعیت موجود و این مرکز ثقل تمام مردم در همه جای کشور گشته است. نگران بودن و در عدم آرامش ذهنی و روانی باعث عدم رشد و تعالی جامعه می‌گردد. سرمایه‌های معنوی را به هدر داده و فرصت‌های رشد را به فراموشی و در مواردی نیز به عقب می‌اندازد. اما برای لحظاتی در طی روز با خود خلوت نمودم. به گوشه‌های شهر رفته و در درون ماشین صحنه‌های دردناک ویرانی شهر و آوارگی مردم را شاهد بودم. فضا بسیار ناراحت کننده و حزن آور بود. مادرانی که فرزندانشان را در سرمای زمستان در سطل آب و در فضای آزاد استحمام می نمودند خود گویای بدی اوضاع بود. با اینکه خدمات به مانند توالی و دوش‌های آب گرم سیار دایر بود اما چون جمعیت زیاد و فرصت برای استحمام به حد کافی نبود بسیاری کسان خود را به گونه‌ای دیگر در درون چادر برای بچه‌ها و یا اگر توان داشتند به شهرهای همجوار نزد اقوام و نزدیکان خود می رفتند. مشقات بسیار فرصت پرداختن به جزئیات را از خود گرفته است چون خویش نیز در وضعیت زندگانی مناسبی قرار ندارم.

نانوایی که به گونه‌ای ایثارگرانه و برای کمک به حادثه دیدگان به شهر آمده است از نبود امکانات و عدم همکاری مسئولان شهر با خودشان در کمک به حادثه دیدگان در خصوص پخت و توزیع نان شاکی بودند که

حتی به او کانکس تعلق نگرفته است و آب قابل شرب و سالم برای پخت نان در اختیارش قرار نداده بودند و اینکه او خود با چنین وضعیتی همچنان مانده بود تا کمکی نماید خود از فضایی ذهنی در او برای مقاومت در چنین وضعیتی حاکی از ایثاری درونی و از خودگذشتگی بسیاری در وجود او حکایت می نمود.

به واسطه میزان خرابی ناشی از حادثه شهر را باید از نو ساخت اما این به نیروی فرامرمدی احتیاج بود که مردم شهر و نیروهای کمکی و امدادی نیز از پرداختن به آن عاجز بودند و این وظیفه‌ای بود که همچنان دولت از پرداختن به آن با وعده‌هایی خیالی امتناع می کرد. نمی توان همگان که آسیب دیده‌اند را در یک ترازو قرار نداد و کسانی که در ارگان‌هایی خاص سهم دارند و عضو هستند کمک‌های بیشتر از بقیه روا گردد چون این حادثه‌ای عمومی است و امتیاز خاصی قائل شدن برای عده‌ای خود به فقر و تضاد طبقاتی منجر می گردد که بساط آن خیلی وقت پیش گسترده شده است و این شکاف را هر چه بیشتر عمیق تر می نماید. در این وضعیت که دردی همگانی است اگر عده‌ای مجزا گشته و کمک‌هایی خاص روا شود و بقیه را در یک کمک عمومی بسیار ضعیف و ناچیز و خالی از توان ساختن دوباره قرار داد به ناامیدی کلی در فضای عمومی و دلزدگی از نفس کمک می انجامد. این بی ثمری و بی نتیجگی خود را در افسردگی، یأس، پرخاش گری که اگر به درون برگردد متأسفانه خودکشی را در پی

خواهد داشت که گاه برون رفت را از وضعیت موجود دشوار می‌نماید. بواسطه چنین شرایط سخت، حتی کسانی نیز که به امداد شتافته‌اند خود دچار مشکلات روانی و آسیب‌زا بودن حوادث می‌گردند و دست به خودکشی می‌زنند که این از نامناسب بودن وضعیت و بحرانی بودن حادثه‌ای است که بحران انسانی را در کنار بحران طبیعی قرار داده است. چهره شهر از حالت طبیعی به شرایط بحران واقعی تبدیل شده است. همگان یا در اردوگاه اسکان دارند و یا در چادرها و یا کانکس‌هایی که درب منزل خود در بیرون از منازل قرار داده‌اند. تمام خیابان‌ها و کوچه‌ها پر از کسانی است که زندگی و خواب خود را به حالت آماده باش می‌گذرانند. به واسطه آوار برداری نیز گرد و خاک پر از آسمان شهر گشته است. فضای دل‌تنگ و ناراحت‌کننده‌ای از مردمی که خود را رنجور از وضعیت و دچار بلایی گشته‌اند که به این زودی‌ها رفع نخواهد گشت. زندگی اما در گوشه‌هایی از شهر با تمام سختی‌هایش در جریان است. مردمی خسته و رنجور مدام در پی گذراندن زندگانی با حداقل امکانات هستند و این بسی خود را در اندیشه و رفتار همگان می‌توان شاهد بود. بروز حوادث و سریع بودن آن مجال از اندیشه‌ها گرفته و حالت روحی مردم نیز به سمت عدم تعادل در حال تغییر است. اما این نه از جانب حادثه بلکه گونه‌ای تشدید روحیه‌ای است که از قبل داشته‌اند. کسانی که قبل از حادثه زمینه‌پر خاش داشته‌اند حال پر خاش‌تر شده و کسانی که زمینه افسردگی و اضطراب را در خویش داشته‌اند حال افسرده‌تر و

مضطرب‌تر از قبل رفتار و عمل می‌نمایند. در موارد دیگر نیز وضعیت چنین است. این را در اشخاص مختلف به عینه شاهد بوده‌ام اما تحقیقی رسمی و مدون در این زمینه تا نوشتن این متن انجام نگشته است و امید است که در بررسی‌هایی این موضوع کنکاش علمی گردد. تیم‌های کمک روانی باید خود را حسب تقسیم وظایف به مشکلات گوناگون توسط اشخاص متخصص و مجرب متفاوت عمل نمایند. به مانند نمونه حتی در سیستم آموزشی مقطع ابتدایی یک سیستم و تیم امداد روانی و مقطع‌های دیگر نیز این چنین عهده دار رسیدگی گردند و حال در میان مردم باید گروه‌های^۱ PTSD در بررسی وضعیت واکنش‌های هیجانی را زیر نظر داشته باشند و تمام تلاش را برای تخلیه هیجانی اشخاص در مردم انجام دهند. تا زمانی که تخلیه روانی مناسبی صورت نگیرد نمی‌توان امیدی برای برگشت به وضعیت عادی داشت. ازیرا که حادثه هر لحظه شخص و تمام واکنش‌های هیجانی او را در یک قالب حادثه بازیابی و آن حادثه خود را مرکز ثقل هیجانات قرار می‌دهد که کل زندگی آینده را در یک چارچوب هیجانی خاصی که ذکر آن رفت قرار می‌دهد. تیم‌های روانی از روانشناسی و مددکاری و مشاوره باید به درون خانواده‌های آسیب دیده نفوذ و در زمینه کنترل عواطف و حوادث روانی بعدی مداخله فوری انجام دهند. همگان در شوک حادثه خود را یافته‌اند

۱. اختلال استرس پس از سانحه که در علم روانشناسی در زمینه‌هایی که حادثه ناگهانی و شدید به مانند زلزله و سیل و تجاوز جنسی گزارش آن می‌رود.

حال بعضی بیشتر دچار هراس و وحشت گشته‌اند و این در عدم ابراز هیجانات مناسب در زمان حادثه بوده است که می‌توان برای آن به عنوان کمک کاری نگریست. مردم خود را در یک وضعیت بیان خود و خود ابرازی یافته‌اند و به کسی احتیاج دارند که بتواند مشکلات خود را بیان نمایند تا از زیر بار شوک حادثه خود را برهانند. این چنین وظیفه‌ای باید علمی و در فضای مهربانانه‌ای صورت گیرد. مشکلات حادثه از آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی باید مورد بازبینی و برای هر کدام، تیم‌های روانی خود را پیش قدم بیند و بتواند نه هدایت کننده بلکه در ایجاد حال خوب در مردم و مراجعان تلاش نماید. به دلیل وضعیت فرهنگی جامعه که خود ابرازی کمی در آن در حالت عادی صورت می‌گیرد و همگان مشکلات خود را در ابراز نمودن یافته‌اند این چنین مقاومت فرهنگی نیز نه تنها کمکی به خودشان نخواهد کرد بلکه بر پیچیدگی اوضاع می‌افزاید. ترس از تبعات خود ابرازی هیجانات و ترس از آینده‌ای که به آنان برچسب‌هایی زده شود فضای روانی برون ریزی را به درون ریزی و خودخوری با مشکلات هیجانی سوق داده است. گونه‌ای از چنین بار سخت روانی را در کودکان می‌توان مشاهده نمود که با وصف زندگی سخت در درون وضعیت نامناسب چادر و بیرون از منازل، اما از برون ریزی هیجانات نیز در مواردی صرف نظر نموده‌اند. مانند اینکه همگی چه کودک و چه بزرگسال از هیجانات صرف نظر کرده و خویش را در حصار واقعیات تلخ حادثه و شوک ناشی از حوادث بعدی و زندگی

عاری از امیدی نسبت به آینده یافته‌اند. حجم مشکلات بیرونی آن اندازه هست که مجال پرداختن به روان را به کناری نهاد و صرفاً به دنبال مشکلات جسمی و نیازهای فیزیولوژیکی باشند. نیازهای روانی خود را در حصار تنگی از درخواست های بیرونی برای رفع امورات جسمی یافته‌اند و این چنین روان خسته تر از آن است که بتواند به هیجانات مجال بروز و بدان پرداخته گردد.

اما آیا چنین فرصتی نیز از زندگی در بیرون و از اندرون چادرها فراهم است؟

آیا اگر چنین می‌توان فرصتی را نیز ایجاد نمود فرصت اندیشه را به امورات فیزیکی و واقعیت‌های بیرونی خواهیم داد و این چنین کل فرصت‌های روانی و حتی تنهایی خویش را نیز فدای زنده ماندن خویش می‌کنیم؟

اما می‌توان از وضعیت کودکان نمونه‌ای برای وضعیت بزرگسالان ایجاد نمود که چگونه از قبل خود را در فضای پر بار دنیای الکترونیک یافته بودند و حال در وضعیت بیرون از منزل در محدودیت امکانات از پرداختن به رؤیا و خیال پردازی و بازی کردن دست نکشیده و در بازی های خود اندیشه ساختن و امیدی دوباره را دارند و این چنین می‌توان بیان داشت که حس زندگی را در خود ایجاد می‌نمایند و با این حس در پی دست یابی به خواست های خود هر چند به گونه کاذب و رؤیایی هستند. اما در

دنیای بزرگسالان حتی در رؤیا و خیال خبری از امید به آینده‌ای بهتر و خوب موج نمی زند زیرا که چنین امیدی را با نحوه سازمان دهی کمک‌ها و رفتار توزیع اقلام امدادی و عدم رسیدگی در پرداختن به امورات خویش به عینه مشاهده نموده‌اند و حال نه تنها وضعیت بهتر نگشته بلکه در بلا تکلیفی پس لرزه و آسیب‌های بیشتر و ویرانی و عدم رسیدگی به امورات زندگی یافته‌اند و حال این فضا در مواردی حتی بدتر از وضعیتی است که بتوان توصیف نمود.

با وجود دو ماه از بروز حادثه، نیروهای امدادی هنوز در حال کمک‌های ایثارگرایانه مردمی از نوع توانایی خویش اند. مردم نیز نه اینکه وضعیت موجود را پذیرفته باشند بلکه در راستای ادامه زندگی خود گام می‌نهند. ادامه‌ای که حاصل تلاش برای یافتن خود در میان آواره‌های روانی و آسیب‌هایی است که در اقتصاد و فرهنگ و اجتماع و روان همگی مردمان زلزله زده ایجاد گشته است. این بسی سخت می‌نماید اما باید بر مشکلات فائق آمد و پذیرفت که مشکلی عظیم برای همگان و خود شهر و روستا و مکان‌های زندگی پیش آمده و کسی را یارای مقابله با آن نبوده، بلکه دردی است که صرفاً باید با آن کنار آمد. بر ناراحتی‌ها و یأس و افسردگی و داغ‌های ناشی از بحران زلزله و بعد از آن غلبه نمود و خود و مردمان و شهر را از هولناکی حادثه رهانید و به آینده‌ای حاصل تلاش برای آبادانی و سازندگی و دمیدن حس و حال امید و آرمان‌ها به خود و شهر و مردمان آن تلاش نمود. در هر داغی گونه‌ای همدردی نیز به وجود

می‌آید اما دیگر نباید مجال برای آن مهیا نمود بلکه باید آن را به کناری نهاد و به همدلی و یافتن گذرگاه روانی برای خود و دیگران دست یافت. تبعیض‌ها، نفس از جان‌هایی که زنده‌اند را در حبس، برای تبدیل به عقده‌هایی فراموش نشدنی قرار داده است. اما باید بر چنین فشارهایی اجتماعی و اقتصادی نیز غلبه نمود.

مهم است که چه بر سر ما آمده و اما مهم‌تر این است که چگونه خود را ساختنی دوباره بنماییم. و مهم‌تر از همه اینها از دست ندادن امیدی است که با آن می‌توان بر تمام تبعیض‌ها و فشارهای اجتماعی فائق آمد.

شیوه‌های برخورد غیرانسانی بعد از بحران و رفتارهایی که ناشی از عامل‌هایی انسانی بوده را نمی‌توان از چهره شهر و مردمانش زدود. اما می‌توان به مردمان و شهر چنین گفت که شما خود صرفاً بر خود تکیه نمایید چون تمام امدادها نیز اگر به کمک شما بشتابند تمام درد شما بر دوش خودتان سنگینی خواهد نمود و این نشانه تنهایی نیست بلکه نشانه توانمندی و مقاومت کسانی است که مشکلات را تحمل می‌نمایند. کمک‌های پس از زلزله همچنان ادامه دارد اما گویی هیچ کمکی انجام نمی‌گیرد باید چنین به مسئله نگریست که در نبود هیچ کمکی ما خود بال‌هایی برای پرواز دوباره بیابیم و بر آسمان امید و آرمان‌های خود نگاره‌ای دگر بیافکنیم و این بار نه تغییری در انگاره خود در جهت رشد و تعالی بلکه تغییری در جهت بهتر نمودن و ادامه مسیر رشد و تعالی خود

گام نهمیم. هر گونه سیستمی خود مفسده‌ای است که در پی نفع خویش از هر مسئله‌ای است حال بحرانی به این عظیمی نه تنها هیچ سیستمی را یارای رسیدگی کامل نخواهد بود بلکه مانع از برپا خواستنی دوباره برای زندگانی و امید به آن نیز است. خصوص اشخاص حاضر در محل بحران خود بر حوادث اشراف دارند حال کسانی از پی آن سود و کسانی دچار خسرانی عظیم می‌گردند که یارای برخاستنی دوباره را نخواهند داشت. بعدها شهر و مردمانش چنین اشخاصی را که به ندای دردشان شتافته‌اند به نیکی یاد می‌نمایند اما کسانی را نیز که در این روزهای سخت، خود را بالا کشیده‌اند خواهند شناخت.

این تسلسلی بی پایان از نابودی و ویرانی و ساختنی دوباره و نابودی و ویرانی به گونه‌ای دهشتناک تر است. امید است در ساختن دوباره آرامش و امید زندگانی به مردمان حادث در بحران بازگردد و دیگر خود را در پناه آرامش زندگانی بیابند و چهره در امیدی حاصل از فردایی آباد و پر از نشانه‌های زندگی بگشایند و شادی و سعادت را در میان آبادانی روانی خود و همگان در مکان زندگی خویش، تجربه‌ای بهتر نمایند.

روزی با واقعیات خودش از راه رسیده بود. روزی آرام که همگان از آرامش چند روز اخیر سخن می‌گفتند. آرامشی که بعضی را به اندیشه ثبات شرایط آرامش انداخته بود و دلیلی برای قوی گرداندن روانی خودشان گشته که بتوانند به فکر تعمیر و یا رفتن به خانه برآیند. اما انگار مسئله به این راحتی نبود و این فقط آرامشی کاذب از برای واقعه‌ای دیگر است.

در طول روز زمین چند بار به حالت فراوانی و شدتهای کم در غروب شروع به تکانه هایی نمود. اما کسی را به فکر حادثه‌ای دیگر نبود. نزدیک اول شب بود که دوباره حادثه‌ای خواب غفلت و بی توجهی و خونسردی را دوباره در یک قالب عدم آرامش اوضاع بر هم زد. زمین با تکانه‌هایی شدید و لرزه‌هایی حاکی از بدتر شدن اوضاع شروع به فعالیت ریتمیک خود نموده بود. گویا آن همه آرامشی که زمین در درون خود داشت حاکی از فرایندی است که همگان را به ناگاه غفلت زده نماید. همگان فرار را بر قرار و برگشتن به چادرهای خویش و یا مکان‌های دیگر ترجیح دادند. این چنین آرامشی به یکباره به عدم آرامش کشیده شد. بعد از حادثه، به طور منظم و به حالت ممتد چندین بار زمین لرزه‌هایی شدید داشت که اوضاع را متشنج نمود. وضع خیلی اسفناک است و ناراحت کننده که بعضی را به بی هوشی و در مواردی نیز خانه‌هایی دوباره آسیب‌هایی جدی دیدند. اشخاص نیز دوباره مصدوم گشتند. این چنین وضع آرامش را نیز نمی‌توان دلیل بر قطعی بودن آن دانست و هر لحظه احتمال عدم آرامش را باید جدی تلقی نمود. انسان به ذات انسان بودنش به شک کردن نیاز و محتاج است.

شک به واقعیات بدیهی را نمی‌توان جدی دانست اما مدام در هر امری برای ترسیم واقعیت بهتری باید خود را در یک قالب شکاکیت پنداشت.

هیچگاه آرامش و امنیتی که از آن نام خواهیم برد قطعیت مطلق نیست و هر آن به حادثه‌ای کوچک احتمال فرو ریختن این آرامش و امنیت پوشالی را باید جدی در نظر گرفت. آرامش و امنیتی که حاصل امور انسانی باشد باز وضعیت را پیچیده تر می‌نماید که نمی‌توان اصولاً به رفتار و نیت انسان اطمینان کامل داشت و حال اگر به مانند حادثه‌ای طبیعی به واسطه زلزله نیز باشد وضعیت معین است. امنیت و آرامش حاصل انسانها به مانند همین زلزله است که نمی‌توان پیش بینی نمود که چه زمانی و چه مکانی را برای عدم آرامش به چه درجه‌ای از ویرانی بدل خواهد نمود. بنابراین امید برای اصلاح را باید کنار نهاد و باید آن را به گونه‌ای جدی پیگیری و در قالب خواسته انسانی و بر حق خود مطرح و برای آن ایستادگی نمود.

نتیجه گیری

قبل از حادثه وحشتناک زلزله، فضایی آرام که همگان نسبت به وضعیت فعلی خود در حال گذران زندگی و در ایجاد برنامه ریزی در زمینه آینده خود مشغول بودند. اما گذر تحولات به نحوی سریع و فارغ از توان روحی و روانی شخصی، همگان را به یک وضعیت ناسازگاری می کشاند.

در قبل از حادثه و فاجعه عظیم که بر سر شهر به مانند رعدی فرود آمد پیش لرزه‌ای به حالتی آگاهی بخش همگان را به گونه‌ای هشدار می‌دهد قبل از حادثه رهنمون گشت. در این میان روند تغییرات و اینکه بعضی از آن پیش لرزه آگاه نبودند مجال پرداختن به وضعیت موجود را سلب می‌نمود. ذهن در حالت سکون و آرامش با حوادث کوچک خود را جدا از خطر حس می‌نماید و خطای ذهنی در پرداختن و حتی شک نمودن به خطری عظیم که در حال رخ دادن است بر حذر می‌دارد که در عده‌ای از مردم علت توجه ننمودن به پیش لرزه بوده است.

اما در گذر چندین دقیقه، فاجعه وحشتناک عظیمی با ابعاد بسیار زیادی در حال آغاز گشتن بود. لرزه های اولیه و پیامد آن با لرزه های شدیدتر با موجی از صدای غرش وار که در آسمان همزمان نورهایی نیز متساع می گشت فضایی دهشتناک حاکی از بدی اوضاع بود که مجال گریختن و یا نجات جان آدمیان را سلب می نمود. من خود همراه خانواده در خانه گیرافتاده بودیم^۱ و تمام درب های خروجی قفل گشته بودند به هیچ روی راه نجات و فرار از وضعیت بحران فراهم نگشت. زمان زیاد لرزه ها و شدت آنها هم مجال گریختن را سلب نموده بود. به هر حال به امدادی از سرنوشت خویش همه اعضای خانواده به سلامت از خانه خارج گشتیم. خود، آنها را (اعضای خانواده) را به مکانی امن در زمینی خالی نزدیک محل سکونت منتقل نمودم و حادثه از ابعاد فیزیکی به ابعاد روانی و انسانی بعد از رویداد که در ادامه آمد منتهی گشت. همه واکنش ها، گيجی و بهت و بغضی که ناشی از شوک آور بودن حادثه بود؛ ایجاد گشت و تمام حواس و لذت های زندگی رنگ باخت. در یک لحظه احساس نمودیم که زندگی به پایان خود رسیده است و کسی را یارای تحمل وضعیت نبود. به مدت چند روزی چنین واکنشی ادامه یافت و به مرور زمان آنهايي که از فضای اولیه شوک خود را خلاصی می دادند دچار

۱. با هراس و وحشت حاصل از حادثه که ایجاد گشته بود در میان لرزه های رقص واری که به شدت، زمین خود را در هم می کوبید حاکی از بازی و شیطنتی در زمین بود که به شورش علیه سکون و آرامش خویش قیام نموده بود.

واکنش‌های هیجانی بسیاری از انواع متفاوت گشتند که باید در زمان حادثه آن را بروز می‌دادند اما چون حادثه بسیار سریع و شوک آور بوده است که مجال ابراز هیجان را از همگان سلب می‌نمود. اکثر مردم و حتی خود من نیز با گریه کردن در تنهایی خویش و اینکه چنین فاجعه عظیمی باعث نابودی روح و روان زندگی از شهر گشته و مردمان زخمی از جنگ و بازسازی را دوباره به آسیب زلزله‌ای که حتی ابعاد آن از تمام سالهای جنگ بیشتر بود، سعی در ابراز هیجانات خویش داشتیم و ناراحتی عظیمی در خویش و دیگران را حس می‌نمودیم. خبرهای فوت عزیزان نیز که به اشخاص داده می‌شد به پیچیدگی اوضاع می‌افزود. خود من با شنیدن خبر فوت یکی از دوستان به همراه همسر و دختر ۶ ساله‌اش، اشک از دیدگان روان گشته بود. حادثه صرفاً به زلزله طبیعی ختم نگشت زیرا که ابعاد بعدی بحران را نتوان نادیده پنداشت. با آمدن نیروهای امدادی و فعالیت نجات جان آسیب دیدگان و مجروحان و درآوردن اجساد از زیرآوار و دفن آنها نیز به گونه‌ای فرصت تنهایی و خردورزی را سلب نموده و چنین نیز هیجان مربوطه را به عقب انداخته بود. امیدی به واسطه حضور نظامیان ارتش و شیوه بد امدادسانی که بواسطه نبود نظم و بی برنامه گی ایجاد گشته بود، حس زندگی را دوباره به شهر برگردانده بود. اما هیجان‌ها به این ختم نگشته است. زمانی که شهر دوباره خالی از امدادگران نظامی ارتش می‌گشت همگان دچار یأس

و دلسردی حاصل از آن شدند که در ادامه روحیه سازگاری و مقاومت مردمان شهر اینان را به راه ادامه زندگی می کشاند. حال با شوک حاصل و نبودن فضای آرامبخش روانی در اشخاص، آنان دچار خشم و پرخاشگری که نتیجه بی نظمی شکل گرفته بوده است؛ گشتند.

حالت‌های اولیه در نگاهی کلی چنین بوده است:

- ❖ بهت و درماندگی ناشی از وحشت و بحران.
- ❖ قهرمان گرایی در ساعات اولیه و احساس مسئولیت در کمک به مردم.
- ❖ امیدواری و فراموشی غم با رسیدن امدادگران.
- ❖ اختلالات عاطفی پائین مانند ترس - خشم و بعد از ۲ ماه اضطراب، افسردگی و احساس تنهایی.

که امید است شهر و مردمان به تجدید سازمان و ادامه زندگی به روال عادی دست یابد. و این را در گذشته‌ای پرافتخار حاصل جنگ و ویرانی تجربه و اثبات نموده و می‌تواند دوباره با مقاومت و مبارزه مردمانش، جانی دوباره گیرد و برخیزد.



Earthquake

(Natural – Human)

زلزله صرفاً امری طبیعی و حاصل نظرات کارشناسان زمین شناسی نخواهد بود زیرا که عمق فاجعه پس از بحران زلزله و میزان خسارت و ویرانی و تأثیرات روحی و روانی و اجتماعی و فرهنگی آن بالاتر از انتظارات است که کسی را برای انکار آن نخواهد بود. هر فاجعه و بحرانی به قطع، یک ملت را ویا محل حادثه و بحران را به عقب گردی می کشاند و از اهداف و مسیر بالای انسانی و اخلاقی به اهدافی پایین تر از انتظارات اجتماعی و اخلاقی و ارزش های پایین هستی شناسانه سوق خواهد داد.

اما حال چه انجام داد و چگونه اندیشه نمود که از بحران با کمترین خسارت اجتماعی و فرهنگی و روانی خارج گشت. بحران طبیعی در کنار انسانی بدترین بحرانی است که ترکیب طبیعی – انسانی را به فاجعه ای بشری سوق خواهد داد .

امید است که چنین وضعیتی در آینده که عامل های طبیعی و انسانی با هم فاجعه ای را رقم خواهند زد با درایت و کمترین میزان آسیب و خسران و به دور از خشک اندیشی قابل پیشگیری و رسیدگی باشد .

Afshin Safarnia

ISBN:978-600-8959-92-2

